





ماهنامه الکترونیکس خبری - تحلیلی بلیغ
سال دهم | شماره صد و نهم | بهمن ماه ۱۴۰۳

۲ فهرست

۳ طلایه سخن

۴ تصویر سازی

۶ دیدارها

۸ سخنرانی

۱۰ یادداشت

۲۲ مقاله

۲۸ معرفی کتاب

۴۰ معارف اسلامی

۴۲ سؤالات شرعی

۴۴ تصویر - ولادت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

MAKAREM.IR



صاحب امتیاز: پایگاه اطلاع رسانی دفتر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی مد ظله العالی
نشانی: قلم، خیابان شهداء کوی ممتاز کوچه شماره ۷، پلاک ۳۶
وبگاه: makarem.ir
پست الکترونیک: info@makarem.ir
تلفن: ۰۲۵۲۷۷۲۲۳۱-۲۷۷۲۲۸۱۹
فابرس: ۰۲۵۳۷۸۳۹۹۳۴

طلایه سخن

اخلاق سرمایه اصلی اقوام و ملت هاست. اخلاق کلید حل مشکلات مهم اجتماعی است. اخلاق خمیرمایه تمدن و ستون فقرات یک زندگی اجتماعی سالم است و اخلاق بهترین وسیله انسان در سیر الهی است. باغ پر بار جامعه انسانیت، با گل ها و برگ های پر طراوت اخلاق و فضیلت زینت می یابد حال آنکه در عصر جاهلیت خبری از این امر نبود، در این وضعیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شد.

پیامبری که به بیان امیرمؤمنان علی علیه السلام با هم نشینانش با خوش رویی و خنده برخورد می کرد و نرمخو و ملایم بود. هرگز خشن، سنگدل، پرخاش گر، بدزبان، عیجیو و مدیحه سرا نبود، سه چیز را از خود دور کرده بود: مجادله در سخن، پرگویی، دخالت در کاری که به او مربوط نبود. و دو چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی کرد، به جستوجوی لغزش ها و عیب های پنهانی مردم نمی پرداخت.

اگر می بینیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دین نجات بخش اسلام را در مدت زمانی کوتاه در شرق و غرب عالم منتشر می سازد، و قلب های آحاد مردم را به هم پیوند می زند، و از انسان های پرکینه و عنود، سپاهی یکپارچه و متحد و یک دست تهیه می کند و به کمک آن ها، دین حق را در سراسر کره زمین تبلیغ می نماید؛ قرآن سرّ آن را اخلاق خوش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نفوذ عجیب آن حضرت در قلب و دل مسلمانان و غیر مسلمانان معرفّی می نماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» [۱] به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان [مردم] نرم (و مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند».

یکی از مزایای این پیامبر این است که: «مَنْ أَنْفَسِهِمْ» [۲] او از جنس خود آن ها و از نوع بشر است»؛ زیرا برای رسیدن به هدف آفرینش و تکامل انسان در جنبه های اخلاقی حتما باید پیامبران از جنس خود ما باشند (نه فرشته یا موجود دیگری)، به ویژه آنکه مربیان اخلاق بیشتر از راه اصل محاکات (همرنگ شدن با دیگران) در روح دگران نفوذ می کنند و این در صورتی ممکن است که تربیت کننده و تربیت شونده دارای خلقت مشابه و شرایط مساوی در زندگی باشند. در غیر این صورت، مربی جز از راه تعلیم نمی تواند در دیگران نفوذ کند و پایه اصلی تربیت و پرورش و تعدیل غرایز) از بین می رود.

به تعبیر دیگر، فرشته تنها می تواند به انسان تذکراتی بدهد و مسائلی را که نمی داند برای عقل او روشن سازد، اما هرگز نمی تواند در قلمرو غرایز و امیال او نفوذ کند، زیرا او از کنترل و رهبری آن ها به کلی عاجز است.

به یقین اسلام یک دین جهانی و برای تمام مناطق روی زمین در تمام اعصار و قرون است و در عین حال شریعت سمحه و سهله و کاملا آسان می باشد؛ «شریعت» به معنای راهی است که از کناره نهرهای بزرگ به سوی آب می گشایند، تا مردم بتوانند به آسانی از آب استفاده کنند.

آری اسلام شریعتی است سهل و آسان؛ یعنی در عین این که همه اعمال انسان ها را تحت برنامه قرار می دهد، برنامه اش چنان است که مایه تنفر و رمیدن مردم نمی شود، به نحوی که هم اسلام آوردن آسان است؛ زیرا کافی است انسان شهادتین را از صمیم قلب بر زبان جاری کند، و هم برنامه های اسلام آسان قرار داده شده؛ با آله «لا ضرر» و «تفی حرج» هر گونه ضرر و تکلیف سنگین و طاقتفرسا را از دوش انسان ها برداشته! اصل را بر «برائت» گذاشته و دستور داده فعل دیگران را حمل بر صحت کنند. هر

گونه اکراه و اجبار را مردود شمرده و کلیّه قراردادهایی که با اکراه و اجبار صورت می گیرد، باطل اعلام کرده. واجبات را تا آن جا لازم العمل شمرده که موجب مشقّت و عسر و حرج نشود و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک کلمه فرموده است: «يُعِثُّ إِلَيْكُمْ بِالْحَنَفِيَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ» [۳] من با یک دین و شریعت آسان و راحت به سوی شما مبعوث شدم».

از این رو با بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افول و غروب تبعیض های نابجا شروع شد و همه از جمله زنان در جایگاه واقعی خود قرار گرفتند. اما پس از رحلت آن حضرت دوباره تبعیض ها علیه زنان شروع شد و در دوران خلیفه سوم به اوج خود رسید.

بی شک اسلام، دین بینش و آگاهی است. رمز و راز گسترش این آیین نجات بخش در آگاهی بخشی آن نهفته است. دینی است که سخنان خود را آمیخته با منطق و حکمت بیان می کند. احکام حکیمانه اش را با بستر سازی های فکری و فرهنگی و ایجاد زمینه های لازم، همراه می سازد. بر اندیشیدن و تدبر پا می فشارد و بدون دادن آگاهی های لازم و ایجاد بسترهای عمّل، بر بیان حکمی مبادرت نمی ورزد؛ همانگونه که هم هدف آفرینش جهان، پیشرفت علم و دانش بوده است هم و هدف بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گسترش علم و حکمت، و پرورش نفوس می باشد.

لذا خداوند به عنوان نخستین معلم، گاه قلم به دست پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دهد، نوشتن را می آموزد، و گاه یک حرف و دو حرف بر زبانش می نهد و شیوه سخن گفتن را به او تعلیم می دهد، و این ها همه حاکی از آن است که یکی از بزرگ ترین اوصاف خداوند متعال تعلیم دادن بندگان است، تعلیمی که وسیله شناخت و معرفت آن ها می شود.

[۱] سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

[۲] همان، آیه ۱۶۴.

[۳] بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۴۶.

پیامبر شرقی

پیامبران و ادیان بزرگ و مصلحان اخلاقی حتی حضرت مسیح علیه السلام پیامبر بزرگی که غربی ها معمولاً پیرو آیین او هستند همه از شرق برخاسته اند؛ مسیح علیه السلام در شهر «ناصره» در شمال فلسطین تولّد یافت و از همانجا دعوت خود را شروع نمود.

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی

پیامبر شرقی

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

پیامبران و ادیان بزرگ و مصلحان اخلاقی حتی حضرت مسیح علیه السلام پیامبر بزرگی که غربی ها معمولاً پیرو آیین او هستند همه از شرق برخاسته اند؛ مسیح علیه السلام در شهر «ناصره» در شمال فلسطین تولّد یافت و از همانجا دعوت خود را شروع نمود.



www.makarem.ir



تأکید بر دور نشدن از سنت های حوزوی

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی با آیت الله اعرافی مدیر حوزه های علمیه دیدار کردند. معظم له در این دیدار نکات مهمی را متذکر شدند. ایشان دور نشدن از سنت های حوزوی، حفظ روح مطالب کتب سابق در اصلاح و ویرایش های جدید، بررسی صلاحیت ها در تأیید اساتید دروس خارج فقه و اصول، تشویق طلاب به ساده زیستی، کمک هر چه بیشتر به معیشت طلاب، اهمیت به مسائل اخلاقی و حمایت از استعداد های



دیدار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی با

حجت الاسلام والمسلمین محمدی گلپایگانی

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی با حجت الاسلام والمسلمین محمدی گلپایگانی رئیس دفتر رهبر معظم انقلاب دیدار و گفتگو کردند



اعتکاف یکی از مهم ترین برکات انقلاب اسلامی است

هیچ کس پیش بینی نمی کرد که اعتکاف چنین وسعتی پیدا کند. این گسترش نشان می دهد که یک معنویت در اعتکاف است و آن معنویت سبب یک چنین گستردگی شده است. معظم له آمادگی مردم برای اعتکاف را مهم ترین دلیل گستردگی آن دانسته و فرمودند: مهم این است که این آمادگی از کجا سرچشمه می گیرد و سبب چنین گسترش بی سابقه ای در امر اعتکاف شده است. ایشان تبیین انگیزه های معتکفین و دلایل افزایش آن را مهم دانسته و فرمودند: گروهی به دلیل اینکه اعتکاف با تمام اخلاص و تقوا انجام می شود آن را وسیله

خوبی برای برآورده شدن حاجات و برطرف شدن مشکلات می دانند و گروهی نیز بدون انتظار و در پی معنویت آن هستند. ایشان ضمن تشکر از همت والای مسئولین برگزاری اعتکاف، به آنان فرمودند: این جزء اعمال حسنه شماسست که دست به چنین کاری زدید و با امیدواری آن را ادامه و توسعه می دهید و امیدوارم ما هم در برکات این برنامه سهیم باشیم. در ابتدای این دیدار حجج اسلام تکیه ای و فلاحزاده گزارشی از نحوه و روند آماده سازی مراسم اعتکاف امسال را به سمع و نظر مرجعیت معظم رساندند.

محبت امیر المؤمنین علی علیه السلام تیتز نامه اعمال مؤمنان است

زمان علیه السلام و شاگردی امام صادق علیه السلام را انجام داده و رفتار خود را با این جایگاه تطبیق دهند.

معظم له افزودند: این لباس تنها یک پوشش نیست بلکه به همراه خود وظایف سنگینی دارد که اگر به درستی انجام شود آن فرد می تواند به عنوان سرباز واقعی امام زمان علیه السلام شناخته شود

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی در پایان برای طلاب دعا کردند تا بتوانند مسئولیت ها و وظایف خود را به درستی انجام دهند و سرباز واقعی امام زمان علیه السلام باشند.

یعنی مهم ترین نکته درباره مؤمن آن است که محبت علی علیه السلام داشته باشد، البته این محبت هم باید در قلب و هم در اعمال انسان باشد.

معظم له در ادامه به آیه «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي» اشاره نموده و فرمودند: از اینجا معلوم می شود که شرط محبت، پیروی کردن است.

ایشان ملبس شدن طلاب به لباس سربازی امام زمان علیه السلام را آغاز مرحله تازه ای در زندگی آنان دانسته و فرمودند: طلابی که مفتخر به پوشیدن این لباس شده اند مسئولیت مهمی دارند و باید به شایستگی وظایف سربازی امام

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی در مراسم عمامه گذاری جمعی از طلاب حوزه علمیه قم که به مناسبت میلاد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در دفتر معظم له برگزار شد با بیان حدیث «عَنْ أَبِي طَالِبٍ» از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در مورد امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: محبت امیر المؤمنین علی علیه السلام مهم ترین و برجسته ترین نکته ای است که در نامه اعمال مؤمنان نوشته می شود.

ایشان در ادامه افزودند: این حدیث می گوید محبت علی بن ابی طالب علیه السلام تیتز نامه اعمال افراد با ایمان است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

ای فاطمه! غضب تو، خدا را به خشم می آورد و رضایت تو رضایت خدا را جلب می کند

معظم له در ادامه توصیه هایی به طلاب و روحانیون داشتند و فرمودند: اکنون که افتخار پوشیدن لباس سربازی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دارید باید شخصیت تازه ای پیدا کنید و مسؤولیت های جدیدی که در قبال جامعه، مردم، والدین، همسر و فرزندان دارید به بهترین نحو انجام دهید.

ایشان در پایان برای آنان دعا و آرزوی موفقیت نمودند.

فاطمه! غضب تو، خدا را به خشم می آورد و رضای تو رضایت خدا را جلب می کند» به این معنا که ما معمولاً می گوئیم رضای خدا را باید به دست بیاوریم اما در اینجا می فرماید رضایت تو، رضایت خدا را به دست می آورد.

ایشان در ادامه فرمودند: همین حدیث که در کتب شیعه و سنی نقل شده است برای عظمت مقام فاطمه زهرا سلام الله علیها کافی است.

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی در مراسم عمامه گذاری جمعی از طلاب حوزه علمیه قم که به مناسبت میلاد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در دفتر معظم له برگزار شد با اشاره به عظمت مقام حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها، حدیث زیر را بیان فرمودند:

عن النبی (ص) قَالَ: «يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ لَيَغْضَبُ لِعُصْبِكَ وَيَرْضَى لِرِضَاكِ» پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ای



زن در عصر جاهلیت

از منظر آیت الله العظمی مکارم شیرازی مدّ ظله العالی

زنان در طول تاریخ سرگذشت دردناکی

داشتند، و از آنجا که از نظر جسمانی نسبت به جنس خشن مردان کمی ضعیف تر بودند، به همین دلیل زورگویان و ظالمان در طول تاریخ سعی داشتند شخصیت انسانی آنها را لگدمال کنند، و چه جنایاتی که در این راه نکردند، به خصوص در محیط عربستان و در عصر جاهلیت که بیش از همه جا شخصیت زن پایمال شده بود.

جاهلیت عرب و جاهلیت های مشابه آن در اقوام دیگر نشان دهنده مجموعه ای از عقاید باطل و خرافات و آداب و رسوم غلط و گاه زشت و شرم آور و کارهای بیپهوده و برخوردهای قساوت مندانه بود. مسائل اخلاقی در میان آنها در منحن ترین سطح خود بود و عداوت شدید و کینه هایی که از اسلاف برای اخلاف به یادگار می ماند، بر آنها حکومت می کرد که نه تنها اخلاق، بلکه همه چیز اجتماع آنها قربانی آن می شد.

یکی از بزرگ ترین مفاسد اخلاقی و اجتماعی، مسئله پایمال شدن حقوق زن در جامعه عرب جاهلی بود؛ تا آنجا که زن را همچون کالایی مبادله می کردند؛ سهمی از ارث مردان برای آنها قائل نبودند؛ تولد دختر را ننگ می پنداشتند، و دختران را زنده به گور می کردند.

نقض حقوق زنان

عصر جاهلیت عصر تبعیض های نابجا و ظالمانه بود، و نمونه بارز آن تبعیض بین زن و مرد بود، از جمله در عصر جاهلیت عرب، رسم چنین بود که تنها مردان را وارث می شناختند، و زنان را از ارث محروم می ساختند و ثروت میت را - در صورتی که مرد نزدیکی نبود - در میان

مردان دورتر قسمت می کردند.

در عصر جاهلیت نظر به این که برای زنان ارزشی قائل نبودند، غالباً مهر را که حق مسلم زن بود، در اختیار اولیای او قرار می دادند، و آن را ملک مسلم آنها می دانستند. گاهی نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار می دادند.

تحقیر زنان

نه تنها زنان از بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی نظیر ارث محروم بودند بلکه گاه حق حیات نداشته، و در بعضی از قبایل ملک مرد محسوب می شدند!

زن در میان آنان متاع بی ارزشی محسوب می شد که از ساده ترین حقوق انسانی محروم بود و حتی گاه بر روی آن قمار می زدند.

آنها برای تعدد زوجات حد و مرزی قائل نمی شدند، به سادگی خوردن آب، ازدواج می کردند و به آسانی آنها را طلاق می دادند.

هم ردیف حیوان!

در عصر جاهلیت «زنان را در ردیف حیوانات اهلی می شمردند و به هنگام قحطی آنان را می کشتند، و گوشتشان را می خوردند!» و یا «آنها را به هنگام رسیدن به سنّ ازدواج به عنوان کالا، با بهای متفاوت در معرض فروش می گذاشتند!» و یا «به هنگام فوت شوهر، برای رهایی روح او از تنهایی، زنش را با جسد شوهر می سوزاندند!» و یا «او را زنده زنده در گور با او دفن می کردند!».

برخی زن را برای همیشه از ازدواج مجدد محروم ساخته و گوشه نشین می کردند و در پاره ای از قبایل زن ها موظف بودند مدتی کنار قبر شوهر زیر خیمه سیاه و

چرکین با لباس های مندرس و کثیف دور از هر گونه آرایش و زیور و حتی شستشو به سر برده و بدین وضع شب و روز خود را بگذرانند. و در یک کلام، زن را انسان نمی شمردند! و به زن ظلم بی حساب کردند.

زنده به گور کردن دختران

یکی از دردناک ترین و وحشیانه ترین پدیده های عصر جاهلیت عرب پدیده «وئاد» (زنده بگور کردن دختران) است.

از جمله تفکرات خرافی مشرکان ابله در عصر جاهلیت، در مورد تولد فرزند دختر است که چگونه از شنیدن خبر ولادت دختر ناراحت می شدند.جالب اینکه آنها به حدی از فرزند دختر متنفر بودند که گاهی با دست خود زنده به گورش می کردند. تا آنجا که طبق گفته بعضی از مفسران در عصر جاهلیت هنگامی که وضع حمل زن فرا می رسید، حفره ای در زمین حفر می کرد و بالای آن می نشست، اگر نوزاد دختر بود آن را در میان حفره پرتاب می کرد و اگر پسر بود، از آن نگهداری می نمود!

یکی از شعرای آنها در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی می گوید:

«سَمِّیْتُهَا اِذْ وُلِدَتْ تَمَوْتُ

وَ الْقَبْرِ صِهرُ ضَامِنٍ دِمِیْتُ؛

نام آن نوزاد دختر را به هنگامی که تولد یافت تموت گذاشتم (تفأل بر اینکه به زودی می میرد، در مقابل نام گذاری برای پسران که به معنای زندگی و ادامه حیات است) و قبر داماد من است که دخترک را در بر گرفته و خاموش ساخته است».

آنها وجود دختر را برای خود عملاً یک

ننگ می پنداشتند تا آن حد که از زشتی این پدیده، از میان قوم و قبیله فرار می کردند. غافل از اینکه اگر دختران نبودند، مادران نبودند، و اگر مادران نبودند آنها وجود پیدا نمی کردند. شاعر آنها در این زمینه می گوید:

«لِکَلِّ ابِی بِنْتٍ یراعِی شَوْوُنَهَا

ثَلَاثُهُ اصْهارٍ اِذَا حُمِدَ الصِّهرُ

فَبَعَلَ یراعِیها وَ خِذَرٌ یکنْها

وَ قَبْرٌ یوارِیها وَ خَیرُهُمُ الْقَبْرُ؛

برای هر پدری که صاحب دختر می شود و می خواهد شئون آن دختر را حفظ کند سه داماد وجود دارد: نخست شوهری که در خور او باشد و مراقبت از او کند، و دیگر پسرده ای که او را در پشت خود محفوظ دارد، و سومی قبری است که او را در خود بپوشاند، و از همه این ها بهتر، همین قبر است».

آنها تنها از این جنایت عظیم و بی مانند، نگران نبودند بلکه به آن افتخار می کردند و از نقاط مثبت خانواده خود می شمردند!

ماجرای زنده به گوری

این واقعاً وحشت آور است که انسان، آن قدر عاطفه خود را زیر پا بگذارد که به کشتن انسان آن هم در زشت ترین صورتش افتخار و مباهات نماید، انسانی که پاره تن خود او است انسانی که بی دفاع و ضعیف است، او را با دست خویش زنده زنده به خاک بسپارد.

این یک امر ساده نیست که انسان هر چند نیمه وحشی دست به چنین جنایت وحشتناکی بزند، قطعاً دارای ریشه های اجتماعی و روانی و اقتصادی بوده است.

مورخان می گویند: شروع این عمل زشت در جاهلیت از آنجا بود که جنگی میان دو گروه در آن زمان اتفاق افتاد. گروه فاتح، دختران و زنان گروه مغلوب را اسیر کردند. پس از مدتی که صلح برقرار شد، خواستند اسیران جنگی را به قبیله خود

بازگردانند. ولی بعضی از آن دختران اسیر با مردانی از گروه غالب ازدواج کرده بودند. آنها ترجیح دادند که در میان دشمن بمانند و هرگز به قبیله خود باز نگردند. این امر، بر پدران آن دخترها سخت گران آمد و مایه شماتت و سرزنش آنها گردید. تا آنجا که بعضی سوگند یاد کردند که هر گاه در آینده دختری نصیبشان شود او را با دست خود نابود کنند تا بدست دشمن نیفتند!

خوب ملاحظه می کنید که وحشتناک ترین جنایات زیر پوشش دروغین دفاع از ناموس و حفظ شرافت و حیثیت خانواده انجام می گرفت. عاقبت این بدعت زشت و ننگین مورد استقبال گروهی واقع شد، و مسئله «وئاد» (زنده بگور کردن دختران) یکی از رسوم جاهلیت شد.

این احتمال نیز وجود دارد که تولید کننده بودن پسران، و مصرف کننده بودن دختران، در آن جوامع، نیز به این جنایت کمک کرده باشد. زیرا پسر برای آنها، سرمایه بزرگی محسوب می شد که در غارتگری ها و نگهداری شتران و مانند آن از وجودش استفاده می کردند، در حالی که دختران چنین نبودند.

از سوی دیگر وجود جنگ ها و نزاع های دائمی قبیله گی میان آنها سبب فقدان سریع مردان و پسران جنگجو می شد و طبعاً تناسب و تعادل میان تعداد دختران و پسران به هم می خورد، و تا آنجا وجود پسران عزیز شده بود که تولد یک پسر، مایه مباهات بود و تولد یک دختر، مایه ناراحتی و رنج یک خانواده!

این امر تا آنجا رسید که به گفته بعضی از مفسران، به محض اینکه حالت وضع حمل به زن دست می داد شوهر، از خانه متواری می گشت، مبادا دختری برای او بیاورد و او در خانه باشد! سپس اگر به او خبر می دادند، مولود پسر است، با خوشحالی و هیجان وصفناپذیری به خانه باز می گشت. اما وای اگر به او خبر می دادند که نوزاد دختر است، آتش خشم و

اندوه جان او را در بر می گرفت. داستان «وئاد» پر از حوادث بسیار دردناک و چندان آور است.

این عمل خواه به دلیل فقر بی حساب و اعتقاد به عدم کارایی اقتصادی دختران باشد و خواه به دلیل تعصب افراطی در مورد دختران، که مبدا در جنگ ها اسیر شوند و به دست دشمن بیفتند، یکی از دردناک ترین و وحشیانه ترین پدیده های عصر جاهلیت عرب، و دلیل روشنی بر جهل فوق العاده و سقوط اخلاق و عواطف انسانی و بی حرمتی کامل نسبت به مقام زن در آن جامعه جاهلی است.

خشونت علیه زنان

در دو کتاب معروف به نام «انساب الأشراف» و «الأغانی» داستانی نقل شده که در جاهلیت بین دو طایفه از عرب جاهلی خصومت و جنگی در گرفت. یکی از این دو طایفه شکم های دو هزار نفر از زنان باردار طایفه دیگر را پاره کردند.

ایلاء، رسم زشت جاهلیت

در دوران جاهلیت زن هیچ گونه ارزش و مقامی در جامعه عرب نداشت و به همین جهت برای جدایی از او یا تحت فشار قرار دادن زن، طرق زشتی وجود داشت که یکی از آنها «ایلاء» به معنی سوگند خوردن بر ترک عمل زناشویی بود. به این ترتیب که هر زمان مردی از همسر خود متنفر می شد، سوگند یاد می کرد که با او هم بستر نگردد و با این راه غیر انسانی همسر خود را در تنگنای شدیدی قرار می داد. نه او را رسماً طلاق می داد تا آزادانه شوهر انتخاب کند، و نه بعد از این سوگند حاضر می شد آشتی کرده و با همسر خود زندگی مطلوبی داشته باشد. البته خود مردان غالباً تحت فشار قرار نمی گرفتند، چون همسران متعددی داشتند.

زنان در زنجیر

در زمان جاهلیت زنان در زنجیر اسارت مردان بودند و مجبور بودند زندگی خود

را طبق تمایلات مردان خودکامه تنظیم کنند.

از جمله در انتخاب همسر به خواسته و میل زن هیچ گونه اهمیتی داده نمی شد. حتی اگر زن با اجازه ولی، ازدواج می کرد سپس از همسرش جدا می شد، باز پیوستن او به همسر اول بستگی به اراده مردان فامیل داشت. و بسیار می شد با اینکه زن و شوهر بعد از جدایی علاقه به باز گشت داشتند مردان خویشاوند روی پندارها و موهوماتی مانع می شدند.

آنها هنگامی که از همسر خود ناراحت می شدند و می خواستند او را مورد غضب شدید قرار دهند، «ظهار» می کردند. یعنی کافی بود به او بگویند: «أَنْتِ عَلَيَّ كَظْهَرِ أُمِّي؛ تو نسبت به من همچون مادرم هستی». این سخن به عقیده آنها سبب می شد که آن زن به منزله مادر باشد و تحریم گردد، بی آنکه حکم طلاق را داشته باشد و به این ترتیب زن را در یک حال بلاتکلیفی مطلق قرار می داد.

یکی دیگر از عادات نکوهیده آنها این بود که زنان را با وسایل گوناگون، تحت فشار می گذاشتند تا مهر خود را ببخشند و طلاق گیرند.

عده وفات نیز در زمان جاهلیت یک سال بوده و

رسوم خرافی و شاقی برای زن در این مدت قائل بودند.

سخن آخر: (مرحله نوین در زندگی زن)

با ظهور اسلام و تعلیمات ویژه آن زندگی زن وارد مرحله نوینی گردید که با گذشته فاصله زیادی داشت در این دوره دیگر مستقل شد و از کلیه حقوق فردی و اجتماعی و انسانی برخوردار گردید.

پایه تعلیمات اسلام در مورد زن همان است که در آیه شریفه قرآن می خوانیم: «وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَ بِالْمَعْرُوفِ». یعنی زن همان اندازه که در اجتماع وظایف سنگینی دارد، حقوق قابل توجهی نیز داراست. اسلام زن را مانند مرد برخوردار از روح کامل انسانی و اراده و اختیار دانسته و او را در مسیر تکامل که هدف خلقت است می بیند. لذا هر دو را در یک صف قرار داده و با خطاب های «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا»، مخاطب ساخته، برنامه های تربیتی و اخلاقی و علمی را برای آنها لازم کرده است.

چنانکه با آیاتی مثل «وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»، وعده برخوردار شدن از سعادت کامل به هر دو جنس داده و با آیاتی مانند «مَنْ

عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»، می گوید: که هر کدام از زن و مرد می توانند به دنبال انجام برنامه های اسلام و وظایف الهی به تکامل معنوی و مادی برسند و به حیاتی «طیب» و پاکیزه که سراسر سعادت و نور است گام نهند.

اسلام زن را مانند مرد به تمام معنی مستقل و آزاد می داند و قرآن با آیاتی نظیر «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» و یا «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» این آزادی را برای عموم افراد اعم از زن و مرد بیان می دارد و لذا در برنامه های مجازاتی هم می بینم در آیاتی مثل: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً» و مانند آن هر دو را به مجازات واحدی محکوم می کند از طرفی چون استقلال لازمه اراده و اختیار است، لذا اسلام این استقلال را در کلیه حقوق اقتصادی می آورد و انواع و اقسام ارتباطات مالی را برای زن بلامانع دانسته و او را مالک درآمد و سرمایه های خویش می شمارد. در سوره نساء آیه ۳۲ می خوانیم: «لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ». با توجه به لغت «اكتساب» که بر خلاف «كسب» برای به دست آوردن مالی است، که نتیجه اش متعلق به شخص به دست آورنده است، و

همچنین با در نظر گرفتن قانون کلی «الناس مسطرون علی اموالهم؛ همه مردم بر اموال خویش مسلطاند»، به دست می آید که چگونه اسلام به استقلال اقتصادی زن احترام گذارده و تفاوتی بین زن و مرد نگذاشته است.

خلاصه آنکه زن در اسلام یک رکن اساسی اجتماع به شمار می رود و هرگز نباید با او معامله یک موجود فاقد اراده و وابسته و نیازمند به قیم نمود.

منبع:

تفسیر نمونه

«قناعت»

از منظر آیت الله العظمی مکارم شیرازی مدّ ظلّه العالی

قناعت یکی از ویژگی های افراد با ایمان و از امتیازات انسانهای با فضیلت است. قناعت سبب آرامش، عدالت، صلح و صفا و برادری و اخوّت است. افراد قانع هیچ گاه چشم طمع به مال و منال دیگران ندارد و برای کسب مال و مقام، شخصیت والای خود را کوچک نمی کنند.

در مورد قناعت به سراغ بعضی از روایات و کلمات بزرگان می رویم و اهمیت آن، گستره، آثار و برکات قناعت و رابطه آن با مؤلفه های سلامت روح و روان و اهمیت و ابعاد فراگیر آن در زندگی انسان به عنوان یک زندگی خوشایند و به تعبیر قرآن دست یافتن به حیات طیبه انسانی را مورد واکاوی قرار می دهیم.

مفهوم قناعت

از مهم ترین عوامل فقر در جامعه دینی و اسلامی، تحریف مفاهیم دینی است که گاه از سوی دوستان و خودی ها بر اثر ناآشنایی با مکتب اسلام، و گاه از سوی دشمنان اعمّ از حکام، یا فرقه ها و مسلک های معاند نسبت به اسلام انجام می شود.

تحریف در مفاهیم دینی مانند مسئله زهد و قناعت. به این گونه که تصور می شود معنای زهد ترک فعالیت های اقتصادی و مفهوم قناعت ترک کوشش و تلاش برای زندگی بهتر است در حالیکه این گونه افکار هرگز با تعلیمات اسلام و تفسیرهایی که در متون اسلامی برای این الفاظ شده سازگار نیست.

هرگز نباید به مفهوم قناعت جنبه تخریری داد، بلکه هدف اصلی از بیان قناعت، پایان دادن به حرص و آز و طمع و هوا پرستی است که عامل تجاوزها و استثمارها و جنگ ها و خونریزی ها، و گاه عامل ذلت و اسارت است.

در تفسیر «قناعت» تعبیرات مختلفی در منابع لغت و تعبیرات بزرگان آمده که تضادی با هم ندارند: بعضی قناعت را به معنای رضایت به آنچه خدا به انسان داده تفسیر کرده اند و برخی به راضی بودن به کمتر از نیازها و عده ای به رضایت به حداقل زندگی و گاه گفته اند قناعت آن است که انسان در برابر آنچه خدا به او داده است خشنود باشد و بیش از آن را طلب نکند و این همان حقیقتی است که بسیاری از بارهای زندگی را از دوش انسان بر می دارد.

بالا ترین فضیلت

در حدیث پرمعنایی از امام صادق علیه السلام در کتاب کافی آمده است: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيُحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لْيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا؛ خدای متعال پیامبر خود را به فضایل اخلاقی اختصاص داده است. کسی که آن فضایل را داشته باشد خدا را به سبب آن شکر گوید و کسی که نداشته باشد از پیشگاه خداوند متعال آن را تقاضا کند».

راوی می گوید: از امام علیه السلام پرسیدم آن فضایل اخلاقی چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «الْوَرَعُ وَ الْقَنَاعَةُ وَ الصَّبْرُ وَ الشُّكْرُ وَ الْحِلْمُ وَ الْحَيَاءُ وَ السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَةُ وَ الْغَيْرَةُ وَ الْبِرُّ وَ صِدْقُ الْحَدِيثِ وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ؛ تقوا و قناعت و صبر و شکیبایی و شکر و بردباری و حیا و سخاوت و شجاعت و غیرت و نیکوکاری و راستگویی و ادای امانت». که مجموعاً دوازده صفت برجسته می شود.

از یکی از حکماء سؤال شد، چیزی بهتر از طلا سراغ داری؟ گفت بله قناعت. قناعت

برابرش خضوع کرده و زبان به اظهار فقر و درماندگی خود و تعریف بیجا و تملّق و چاپلوسی از او بگشاید تا دل او را به دست آورد و از او بهره مند گردد. در این حالت، انسانیت انسان و شخصیت او پایمال می گردد و موجب ذلت و خواری او خواهد شد

حضرت علی علیه السلام می فرماید: «الطَّامِعُ فِي وَثَاقِ الذَّلِّ؛ طمع کار همواره زبون و خوار است».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: طمع را از خود دور سازید، زیرا طمع کلید تمام گناهان و سرچشمه زشتی هاست و تمام نیکی ها را از بین می برد.

نقطه مقابل طمع قناعت است که سبب عزت آدمی می شود همان گونه که امیرمؤمنان فرمود: «قَدْ عَزَّ مَنْ قَنِعَ؛ آنکس که قناعت پیشه کند عزیز خواهد بود». و به گفته شاعر:

آز بگذار و پادشاهی کن

گردن بی طمع بلند بود!

آرامش روح و روان

سرچشمه بسیاری از نارضایی های مردم و شکایت آنها از وضع زندگی کمبودها و فقر نیست، بلکه گاه می بینیم همه چیز دارند اما باز ناله و فریاد می کنند. عامل اصلی آن عدم قناعت و توقعات بی حد و حساب است و اگر همگی به مقدار نیاز قانع باشند آرامش بی ماندی در جامعه حاکم می شود.

[البته] باید آگاه بود که، به قدر ضرورت تهیه کردن امورات زندگی منافات با تقوی و زهد ندارد؛ این مقدار چنانکه در روایات آمده است، از دین است نه از دنیا، ولی بیشتر از قدر حاجت و نیاز، از دنیا است نه از دین. با نگرشی به زندگی درونی اغنیاء این مسئله بسیار ملموس می شود، زندگی آنها همراه به محنت و بلا و رنج است، و چه بسا خود توجهی به آن ندارند. رنجی که شاید یک دهم و عشر آن در زندگی کسانی که اکتفاء به قدر حاجت کردند نباشد.

به بیان نورانی پیامبر اکرم (ص) کسی که در زندگی قانع باشد، راحتی و آرامش دارد و آلودگی او کم و اعصابش راحت است: «وَمَنْ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يَكْفِيهِ كَانَ أَيْسَرُ مَا فِيهَا يَكْفِيهِ؛ کسی که در دنیا به آنچه نصیبش گشته است راضی باشد کم ترین چیز دنیا او را بس است»

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا تُورِثُ الْعَمَ وَ الْحَزْنَ وَ الرَّهْضَ فِي الدُّنْيَا رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ الْبَدَنِ؛ دنیاپرستی غم و اندوه انسان را زیاد می کند و زهد و قناعت در دنیا هم قلب را آرامش می بخشد و هم بدن را».

حضرت علی علیه السلام نیز می فرماید: «کسی که به اندازه کفایت از دنیا بهره مند باشد، به آسایش دست یابد، و آسوده خاطر گردد، در حالی که دنیاپرستی کلید دشواری، و مرکب رنج و گرفتاری است».

در حدیثی امام سجّاد علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به شتر چرانی برخورد کرد و کسی را فرستاد تا مقداری شیر بگیرد. شتربان گفت: آنچه در پستان شترهاست برای صبحانه قبیله و آنچه در ظرف هاست برای شام آنهاست و مورد نیاز خودمان می باشد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خدایا مال و فرزندانش را زیاد کن.

سپس به گوسفند چرانی برخورد کرد و کسی را فرستاد تا مقداری شیر از او بگیرد. چوپان گوسفندان را دوشید و هرچه در ظرف داشت در ظرف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم ریخت و گوسفندی نیز برای آن بزرگوار فرستاد و گفت: آنچه شیر در نزد ما بود، همین مقدار است و اگر بیش از این نیاز دارید، می توانیم برای شما آماده کنیم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خدایا او را به قدر کفاف روزی ده. یکی از اصحاب عرض کرد: یا رسول الله! برای کسی که جواب منفی داد، دعایی کردی که همه ما آن دعا را دوست داریم ولی برای کسی که نیاز شما را برآورده کرد،

دعایی کردی که هیچ کدام از ما آن را دوست نداریم؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «إِنَّ مَا قَلَّ وَ كَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَ أَلْهَى اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْكَفَافَ؛ آنچه کم باشد و کفایت کند، بهتر است از آنچه زیاد باشد و دل انسان را از یاد خدا باز دارد، سپس فرمود: خدایا به محمّد و آل محمّد به قدر کفاف روزی عطا کن».

برادر! قناعت پیشه کن، تا از رنج دو دنیا راحت شوی، قانع باش که قانع آرام است و آرامشساز، مودب است و آداب ساز، نورانی است و مُنَوّر کننده، راحت است و راحت بخش.

توانگری و بی نیازی

عمدتاً مردم فکر می کنند، باید چیزی را داشته باشند، تا بی نیاز شوند و دستشان پیش دیگری دراز نباشد، فکر می کنند باید خانه ای با چنین خصوصیات و ماشینی با چنان ویژگی داشته باشند، تا بی نیاز باشند. در حالی [حکماً] می گویند اگر قناعت پیشه کردی و به قدر حاجت و نیاز اکتفاء کردی، تو بی نیازی، این بی نیازی بهتر از آن بی نیازی است، این بی نیازی تملق و چاپلوسی و حرام و حلال کردن ندارد، در حالی که آن بی نیازی که با داشتن چیزی حاصل شود، نیاز به تلاش و دوندگی دارد، و چه بسا تملق و حرام و حلال کردن.

برادرم! هرگز برای بی نیازی، تلاش مکن، تا ثروت اندوزی، که امور به دست دیگری است، و آنکه همه کار به دست او است، فرموده بی نیازی و ثروت در قناعت است! در روایت است که خداوند متعال به حضرت داود علیه السلام وحی رساند که «وَضَعْتُ الْغِنَى فِي الْقَنَاعَةِ وَ هُمْ يَطْلُبُونَهُ فِي كَثْرَةِ الْمَالِ فَلَا يَجِدُونَهُ؛ ثروت را در قناعت قرار دادم و آنها در زیادی ثروت جستجو و طلب می کنند و هرگز آن را نمی یابند».

در روایتی از مولی علیه السلام چنین آمده: «طَلَبْتُ الْغِنَى فَمَا وَجَدْتُ إِلَّا بِالْقَنَاعَةِ

عَلَيْكُمْ بِالْقَنَاعَةِ تَسْتَغْنُوا؛ ثروت را طلب کردم نیافتم مگر به قناعت، بر شما است قناعت، تا بی نیاز شوید».

در خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه نیز امام علی علیه السلام در میان اوصاف انبیاء این وصف برجسته را شمرده بود: «مَعَ قَنَاعَةٍ تَمْلَأُ الْقُلُوبَ وَالْعُيُونَ غِنًى؛ آنها دارای قناعتی بودند که دل ها و چشم ها را پر از بی نیازی می کرد».

در حدیثی پیامبر خدا صَلَّی الله علیه وآله و سلَّم فرمود: «فَقِیْرٌ كُلُّ مَنْ يَطْمَعُ غِنًی كُلُّ مَنْ يَقْنَعُ؛ هر که طمع ورزد نیازمند است و هر که قناعت کند بی نیاز».

در روایتی دیگر از امام علی علیه السلام رسیده: «الْقَنَاعَةُ غُنْیَةٌ وَ الْاِقْتِصَادُ بُلْغَةٌ؛ قناعت بی نیازی و توانگری است و میانه روی چیزی است که کفایت زندگی می کند». یعنی میانه روی مثل مالی است که می توان زندگی روزمره را با آن گذراند به طوری که چیزی در آخر باقی نمی ماند، ولی قناعت بی نیازی است که دیگر به غیر محتاج نیست و نیاز به امر دیگری هم ندارد، چقدر فرق است بین کسی که هر روز غذای همان روز را دارد و باید برای فردا کار کند با کسی که بی نیاز شده است «رُوی أَنْ مُوسَى علیه السلام سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى فَقَالَ أَى عِبَادِكَ أَغْنَى فَقَالَ أَقْنَعُهُمْ بِمَا أَعْطَيْتَهُ؛ در روایت آمده که حضرت موسی علیه السلام از خدای تعالی پرسید که کدام یک از بندگان تو غنی ترند؟ فرمود: هر کدام قانع ترند».

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ، فَهُوَ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ؛ کسی که به آنچه خدا به او روزی داده قانع باشد از غنی ترین مردم است».

سعدی گویا از همین احادیث بهره گرفته که در گلستان خود از سائلی چنین نقل می کند که خطاب به گروهی از ثروتمندان چنین می گفت: ای خداوندان نعمت! اگر شما را انصاف بودی و ما را قناعت رسم سؤال از جهان برخواستی:

ای قناعت توانگرم گردان

که برای تو هیچ نعمت نیست

گنج صبر اختیار لقمان است

هر که را صبر نیست حکمت نیست

در حدیث قدسی می خوانیم: خداوند به داود وحی فرستاد ای داود! من پنج چیز را در پنج چیز قرار دادم و مردم آن را در پنج چیز دیگر جست وجو می کنند و به آن نمی رسند. من علم را در گرسنگی (کم خوردن) و تلاش و کوشش قرار دادم و مردم آن را در شکم بارگی و راحتی می طلبند و به آن نمی رسند. من عزت را در طاعتم قرار دادم و آنها آن را در خدمت سلاطین جست و جو می کنند و نمی یابند. غنا و بی نیازی را در قناعت قرار دادم و آنها آن را در فزونی مال می طلبند و نمی یابند. رضایم را در مخالفت با نفس قرار دادم و آنها آن را در رضایت نفس جست و جو می کنند و نمی یابند و راحتی و آسودگی را در بهشت قرار دادم و آنها آن را در دنیا می طلبند و به آن نمی رسند.

محمدبن واسع (رحمه الله) [از عرفای بزرگ] نان خشک در آب کردی و می خوردی و می گفستی هر که بدین قناعت کند، از همه خلق بی نیاز بود.

ابن مسعود [از صحابه مشهور رسول خدا صَلَّی الله علیه وآله و سلَّم] گفت: هر روز فرشته ای ندا کند: ای پسر آدم اندکی که تو را کفایت کند، بهتر از بسیاری که تو را کفایت نبود و از آن بطر (حیرت) و غفلت زاید.

سمیط بن عجلان گوید که: شکم تو بدستی (در یک وجب) بیش نیست چرا باید که تو را به دوزخ برد؟! یکی از حکماء گوید: هیچ کس به رنج صبورتر از حریص مُطْمِع (طمع کار) نبود، و هیچ کس را عیش خوش تر از قانع نبود، و هیچ کس اندوهگین تر از حسود نبود و هیچ کس سبک بارتر از آن کس نبود که ترک دنیا گوید و هیچ کس پشیمان تر از عالم بدکردار نبود.

به قول سعدی:

خدا را ندانست و طاعت نکرد

که بر بخت و روزی قناعت نکرد

قناعت توانگر کند مرد را

خبر کن حریص جهان گرد را

استقلال سیاسی

یکی از عوامل پیشرفت اسلام در صدر اسلام و عدم شکست آن در زیر فشارهای شکننده دشمنان، منطبق شدن مسلمانان با نیازهای اندک بود، آنها با این عمل خود را در برابر فشارهای اقتصادی بیمه کردند. جریان محاصره های اقتصادی و شعب ابیطالب و سختی مسلمانان و در نتیجه مقاومت آنان زبازد خاص و عام بود.

اسلام از طرفی با تعالیم خود توسط پیامبر اکرم صَلَّی الله علیه وآله و سلَّم و از طرفی با الگوسازی و ارائه الگوهای مطمئن چون پیامبران و به ویژه پیامبر اسلام صَلَّی الله علیه وآله و سلَّم مسلمانان را در این امر یاری رساند؛ آنان را چنان ساخت که اگر می خواستند به زندگی پرزرق و برق روی آورند، کمال نفسانی و ایمان بارور آنها به آنان اجازه نمی داد، و چنان آنها را قانع کرد، که به اندک چیزی می ساختند، و دم نمی زدند.

در تاریخ آمده عثمان دویست دینار به وسیله دو نفر از غلامانش برای ابوذر فرستاد، که احتیاجاتش را تأمین کند. ابوذر پرسید: آیا عثمان به کس دیگری از مسلمانان چنین پولی داده است؟ گفتند: خیر. ابوذر گفت: من هم یک مسلمانم، پس آنچه به من می رسد، به آنان نیز باید برسد. گفتند: عثمان گفت این پول مال شخصی خودم می باشد و با حرام آمیخته نشده است. ابوذر گفت: من از بی نیازترین مردم هستم و احتیاجی به آن ندارم.

غلامان گفتند: ما که چیزی نزد تو نمی بینیم؟ گفت: من دو قرص نان جو دارم و به این پول احتیاجی ندارم و به خدا سوگند که آن را نمی پذیرم، زیرا من ولایت علی علیه السلام و اهل بیت او را که پاک هستند و به حق دعوت می کنند

دارم، به همین جهت بی نیازم.

لذا قناعت تنها جنبه آخرتی ندارد، بلکه از نظر سیاسی و اقتصادی نیز ریشه امور است بسیاری از جهتگیری های سیاسی در روابط بینالمللی، بر میزان قناعت صورت می گیرد، آبروی سیاسی، اقتصادی و خودکفائی یک مملکت را قناعت حفظ می کند و در مقابل عدم قناعت از بین برنده شخصیت سیاسی یک مملکت در فضای سیاسی عالم است. گاه یک کشور در اثر عدم قناعت و گرفتن وام های کمرشکن و برای این که مقداری در رفاه باشد، مطرود و منزوی و کشور عقب افتاده می شود. ملتی که قناعت را از خود دور کرد بدبخت و بی نوا شده و هیچگاه فرصت شکوفائی اقتصادی پیدا نمی کند، نمونه این کشورها امروزه چه بسیار است.

[به راستی] مگر ما چه بدی از قناعت دیدیم، که رو به اسراف گذارديم، چرا خانواده های ما روی چشم و هم چشمی این قدر اسراف و این قدر ولخرجی می کنند؟! هر روز لباس های جدید با مدهای جدید، شلوارهای رنگارنگ، پیراهن های جورواجور. ای کاش می پوشیدند تا کهنه و پاره می شد. یکی دو مجلس می پوشند و می گویند از مد افتاده یا دیگر زشت است، این لباسی را که در فلان مجلس و فلان عروسی پوشیدم، دوباره بیوشم؟ مگر نمی بینی فلانی با اینکه شوهرش کارگر است، برای این مجلس چادر و لباس جدیدی دوخته و پوشیده، چرا من نکنم؟! مردم ما باید بدانند تا این روش در جامعه ما و در مملکت ما رایج است، بیچارگی و ذلت هم هست، هر روز محتاج یک کشوری هستیم، باید قناعت کنیم که قناعت موجب بی نیازی و قطع سلطه است «الْقَنَاعَةُ تَغْنِي؛ قناعت ثروتمند و بی نیاز می کند».

حکمرانی

باید پذیرفت که افراد قانع پادشاهی می کنند نه پادشاهانی که قناعت نمی کنند.

و به قول شاعر:

نگهبانی مُلک و دولت بلاست

گدا پادشا هست و نامش گداست

امام علی علیه السلام نیز در کلامی نورانی به اهمیت قناعت اشاره می کند و می فرماید: «كَفَى بِالْقَنَاعَةِ مُلْكًا؛ مُلک قناعت برای انسان کافی است».

آن حضرت مُلک قناعت را برای انسان کافی می داند، زیرا کسی که به حداقل زندگی قانع شود نه نیازی به خلق روزگار دارد و نه محتاج به حاجت بردن نزد این و آن. آرامشی بر وجود او حکمفرماست و لذتی را که او از زندگی توأم با قناعت خود می برد، هیچ سلطانی از مملکت وسیع و گسترده خود نخواهد برد و به گفته شاعر: مُلک آزادی و گنج قناعت گنجی است که به شمشیر میسر نشود سلطان را

تعبیر به «مُلک» (مملکت و کشور) اشاره به اهمیت فوق العاده قناعت است که گویی زندگی قانعانه معادل حکمرانی بر کشوری پهناور است.

رسول گرامی صَلَّی الله علیه وآله و سلَّم فرمودند: «الْقَنَاعَةُ مُلْكٌ لَا يَزُولُ وَ هُوَ مَرْكَبُ رِضَاِ اللَّهِ تَحْمِلُ صَاحِبَهَا إِلَى دَارِهِ فَأَحْسِنِ التَّوَكَّلَ فِيمَا لَمْ تَعْطُ وَ الرَّضَا بِمَا أُعْطِيَتْهُ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ فَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ قناعت سلطنتی است که از بین نمی رود و مرکب رضایت خداوند است که صاحبش را به خانه خدا سوق می دهد، پس توکل خود را به خدا در آنچه به تو داده نشده، نیکو گردان و راضی به آنچه داده شده ای باش و بر آنچه به تو می رسد، صبر کن، زیرا علامت محکم بودن و جدی بودن است».

ابن ابی الحدید در گفتار زیبایی از «بقراط» (سقراط) نقل می کند که مردی او را در حال خوردن بعضی از سبزی های بیابان دید. به او گفت: اگر در خدمت پادشاه بودی نیاز به خوردن این نداشتی. سقراط گفت: اگر تو نیز این گونه غذا می خوردی نیازمند نوکری پادشاه نبودی.

تحصیل سعادت آخروی

قناعت وسیله ای است برای تحصیل سعادت ابدی، زیرا هر که در خوراک و پوشاک به قدر ضرورت قناعت نماید، همیشه فارغ البال و آسوده خاطر است و اشتغال به امر دین و سلوک راه آخرت برای او ممکن خواهد بود.

رسول اکرم صَلَّی الله علیه وآله و سلَّم می فرماید: «طُوبَى لِمَنْ هَدَى لِلْإِسْلَامِ وَ كَانَ عَيْشُهُ كِفَافًا وَ قَنَعَ بِهِ؛ خوشا به حال آنکه به اسلام گراید و معیشت او به قدر کفاف باشد و به آن قناعت کند».

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید: «مَنْ رَضِيَ مِنَ اللَّهِ بِالْيُسْرِ مِنَ الْمَعَاشِ رَضِيَ اللَّهُ مِنْهُ بِالْيُسْرِ مِنَ الْعَمَلِ؛ هر که از خدا به معیشت اندکی راضی شود خدا نیز به عمل اندک او راضی می شود».

قناعت اگر در تمام امور زندگی: (پوشاک، خوراک، مسکن، شهوات، تمایلات نفسانی، ثروت، ملک) صورت بگیرد، ریشه طمع و شهوت و هواهای نفسانی قطع شده، و با آسایش خاطر و راحتی تن و دل می توان توجه کامل به عالم روحانیت و لقاء محبوب پیدا کرد.

در روایت است که طالب علم و طالب مال سیر نمی شود، طالب مال دنیا اگر تمام دنیا را نیز به دست آورد سیر نمی شود، زیرا علاقه قلبی او نامحدود و دنیا با همه گستردگی محدود است. طالب دنیا پس از دارا شدن تمام دنیا، می باید باز به همان مقدار قناعت کرده و حرص و طمع خود را محدود نماید. پس چه بهتر است که این امر (قناعت) در همان مرحله اول صورت گرفته، و پس از به دست آوردن حداقل وسائل زندگی حرص و طمع و شهوت و علاقه خود را محدود کرده و از فعالیت بیجا و زحمت و مشقت بی نتیجه خودداری نموده و خود را مبتلا و گرفتار نسازد.

سرمایه تمام نشدنی

مال و ثروت، مهم ترین وسیله برای زندگی مادی است که انسان به کمک آن به تمام خواسته های ضروری و رفاهی خود می رسد و حتی وسیله ای است برای رسیدن

هوس بازان به هوس هایشان.

اما این مال و ثروت هرقدر زیاد باشد، باز هم پایان پذیر است. به همین دلیل بسیار دیده شده جوانانی که از پدرانشان مال و ثروت هنگفتی به ارث می برند، ولی بعد از مدتی همه آن را در راه شهوات و عیش و نوش و شراب و قمار و مانند آن تلف کرده و به روز فلاکت باری گرفتار می شوند. حتی اگر انسان ثروتش را در راه های غلط مصرف نکند اما زندگی را بسیار مرفه سازد اموال رو به فنا می روند.

امام علی علیه السلام در گفتاری کوتاه و حکمت آمیز به اهمیت قناعت اشاره کرده می فرماید: «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ؛ قناعت مالی است که هرگز تمام نمی شود».

رسول خدا صَلَّی الله علیه وآله وسلّم نیز می فرماید: «الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَفْنَى؛ قناعت گنجی است که فانی نمی شود».

داشتن این روحیه که انسان به حد اقل ضروریات زندگی بسازد و به دنبال زرق و برق و اضافاتی که فکر و وقت انسان را پیوسته به خود مشغول می دارد و آلوده انواع محرمات می کند نرود، به منزله ثروت پایان ناپذیر است. چراکه انسان را از تمام ثروت های دنیا بی نیاز می سازد؛ همواره سربلند زندگی می کند و با عزت و آبرو ادامه حیات می دهد، دست نیاز به سوی دیگران دراز نمی کند و عمر خود را در مسیر تشریفات و تجملات بر باد نمی دهد.

زیست عفیفانه

امام علی علیه السلام پرهیزکاران را اینگونه توصیف می کند: «وَ أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ؛ و ارواحشان عفیف و پاک است». «قَانَعَةُ نَفْسُهُ؛ امی بینی پرهیزگاران را که» نفسش قانع است»، «وَقَصْدًا فِي الْغِنَاءِ؛ و امی بینی برای هر یک از پرهیزگاران» میانه روی در غنا و بی نیازی»، «وَحَاجَاتِهِمْ خَفِيفَةٌ؛ نیازهای آنان اندک است».

از نظر لغت «عَفَتَ» به معنی اقتصار و قناعت کردن بر تناول شیء قليل و

مختصر است، که باقیمانده از چیزی است. سپس معنی از این فراتر رفته و راغب در مفردات گوید: «الْعِفَّةُ حُصُولُ حَالَةٍ لِلنَّفْسِ تَمْتَنِعُ بِهَا عَنْ غَلَبَةِ الشَّهْوَةِ؛ عفت حاصل شدن حالتی برای نفس است که امتناع می کند به سبب آن حالت از غلبه شهوت» و به تعبیر ساده حالت کنترل در مقابل شهوات است.

وقتی می گوییم شهوت، فقط شهوت جنسی مراد نیست؛ بلکه معنی عام مراد است، شهوت مال، جاه، خوردن، تکلم کردن، شهوت جنسی و غیره، عَفَتَ در همه این ها کنترل کننده است.

از خصوصیات دیگر پرهیزگاران میانه روی در زندگی است، نه زندگی را بر خود سخت می گیرند، و نه اسراف و تبذیر می کنند، زیرا که «وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ؛ اسراف کنندگان اصحاب آتش هستند». و همچنین: «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ؛ تبذیر کنندگان پیوسته برادر شیاطین هستند».

آری پرهیزگار مسلک قناعت برگزیده و از اسراف و تبذیر و بخل به دور است، نه آنقدر ولخرجی می کند که مسرف و مبذّر شود، و نه سخت می گیرد که در زمره بخلاء داخل شود.

آنان در زمره انسانهای پرخرج و سنگین هزینه و دارای تشکیلات پر زرق و برق نیستند، اگر لباسی بخواهند یا مسکنی طلبند، در محدوده نیاز خود جستجو می کنند. اگر با لباسی ارزان قیمت و مسکنی معمولی امور زندگی خود را می توانند بگذرانند. با دست خود، خود را در مهلکه قرار نمی دهند. همانند افرادی نیستند که اگر زندگی پرزرق و برق و لوکس و مدرنی نباشد، نتوانند زندگی کنند. آنها با اینکه می توانند چنین اموری را هم فراهم کنند، ولی خود را از این امور مستغنی می دانند. از این روی اگر مدتی در فشار زندگی و تورّم اقتصادی قرار گیرند، چون خود را با قناعت تطبیق داده اند، هرگز سختی و ناراحتی را احساس نمی کنند.

اما کسانی که از ابتدا خود را با نیازهای گسترده و تجمل همسو کرده اند، در مواقع کمبود، چاره ای جز سختی و ناراحتی ندارند. زیرا طبیعتی که بر امری عادت داده شد، در موقع فقدان آن امر طبیعتاً غم را باید با آغوشی باز استقبال کند. پس عاقل آن است، که: انجام کار را در آغاز بنگرد، و دوراندیشی و تدبیر نگری را در مدّ نظر گیرد. اگر نفس بر خَفَتَ و کمی احتیاج عادت کند، نه در گشایش زندگی بسیار خوشنود و نه در سختی آن ناخشنود می گردد، زیرا در هر دو حال به اندازه نیاز مصرف می کند.

حیات طیبه

امیرمؤمنان علی علیه السلام تفسیر زیبایی درباره حیات طیبه، در آیه شریفه «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً» کرده، می فرماید: «زندگی پاک و پاکیزه همان قناعت است»

چرا زندگی آنها پاک و از هر نظر سالم است؟ زیرا نه افکارشان مشغول مطالبات از مردم است، نه رنج بدهکاری به این و آن دارند، نه تشویش حاصل از نوسان قیمت ها و نه مشکلات حفظ اموال و ثروت ها.

و این حیات طیبه بر اثر ایمان و عمل صالح پیدا می شود همان گونه که در آیه شریفه مذکور آمد «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً».

ایمان به خدا و اعتماد به وعده های او زرق و برق دنیا را در نظر انسان کوچک و بی ارزش می کند و عمل صالح، انسان را از تمام فعالیت های اقتصادی نامشروع بازمی دارد و نتیجه اینها همان قناعت است.

در حدیثی از امیرمؤمنان علیه السلام می خوانیم: «مَنْ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يَجْزِيهِ كَانَ أَيْسَرَ مَا فِيهَا كَيْفِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَرْضَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يَجْزِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهَا شَيْءَ يَكْفِيهِ؛ کسی که از دنیا به آنچه برای زندگی او ضرورت دارد، راضی شود کمترین زندگی، او را کفایت می کند و کسی که به آن راضی نشود هیچ چیز در دنیا برای او کافی نیست».

و به گفته شاعر فارسی زبان:

گفت چشم تنگ دنیا دوست را

یا قناعت پر کند یا خاک گور

قناعت و ساده زیستی

امام علی علیه السلام در گفتاری حکیمانه به نکته ای که در طرز زندگی انسان بسیار مؤثر است اشاره کرده، می فرماید: «كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ؛ به هر مقدار از دنیا قناعت کنی همان برای تو کافی است».

اشاره به اینکه نیاز آدمی با نحوه تفکر و روحیات او متفاوت می شود. انسان قانع می تواند با زندگی ساده ای بسازد در حالی که افراد غیر قانع فکر می کنند نیاز آنها با این گونه زندگی ها تأمین نمی شود و باید امکانات فراوان در اختیار داشته باشند؛ منزل وسیع همچون یک قصر، وسایل منزل گسترده و در حد آن، خادمان فراوان، مرکب های سواری، سفره های رنگین و امثال آن.

گاهی تصور می کنند اینها همه نیازهای اصلی زندگی آنهاست و گاه نام آن را زندگی در حد شأن می گذارند که همه اینها فریب نفس اماره است. اگر روح قناعت بر آنها حاکم باشد می دانند اینها فوق نیاز بلکه اسراف است: «كُلُّ مَا زَادَ عَلَى الْاِقْتِصَادِ إِسْرَافٌ؛ آنچه مافوق میانه روی است اسراف می باشد».

امام علیه السلام در گفتار حکیمانه دیگری که مرحوم علامه مجلسی آن را در بحار الانوار نقل کرده می فرماید: «مَنْ لَمْ يَقْنَعْهُ الْيَسِيرُ لَمْ يَنْفَعُهُ الْكَثِيرُ؛ کسی که مقدار کم، او را قانع نسازد مقدار زیاد از دنیا نیز او را قانع نخواهد ساخت».

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «يَا ابْنَ آدَمَ! إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ أَيْسَرَ مَا فِيهَا يَكْفِيكَ وَإِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تُرِيدُ مَا لَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِيهَا لَا يَكْفِيكَ؛ ای فرزند آدم! اگر از دنیا به مقداری که لازم است و کفایت می کند بخواهی، ساده ترین زندگی برای تو کافی است، اما اگر چیزی فراتر از آن بخواهی،

تمام دنیا را هم به تو بدهند، تو را کفایت نمی کند».

در حدیث معروف قدسی که امام صادق علیه السلام آن را نقل فرموده می خوانیم: «إِنَّ فِيمَا نَزَلَ بِهِ الْوَحْيُ مِنَ السَّمَاءِ لَوْ أَنَّ لَابْنَ آدَمَ وَادِيَيْنِ يَسِيلَانِ ذَهَبًا وَ فِضَّةً لَأَبْتَغَىٰ إِلَيْهِمَا ثَالِثًا يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّمَا بَطْنُكَ بَحْرٌ مِنَ الْبُحُورِ وَ وَادٍ مِنَ الْأَوْدِيَةِ لَا يَمْلَأُهُ شَيْءٌ إِلَّا التَّرَابُ؛ از جمله وحی های آسمانی این بود که اگر انسان دو رودخانه از طلا و نقره داشته باشد باز هم رود سومی را می خواهد. ای فرزند آدم! شکمت دریایی از دریاها و دره ای از دره هاست که چیزی جز خاک آن را پر نمی کند».

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «شَكَا رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ يَطْلُبُ فَيْصِيبَ وَ لَا يَقْنَعُ وَ تَنَازَعُهُ نَفْسُهُ إِلَى مَا هُوَ أَكْثَرُ مِنْهُ وَ قَالَ عَلِمَنِي شَيْئًا أَتُنْفِعُ بِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ كَانَ مَا يَكْفِيكَ يَغْنِيكَ فَأَدْنَىٰ مَا فِيهَا يَغْنِيكَ وَ إِنْ كَانَ مَا يَكْفِيكَ لَا يَغْنِيكَ فَكُلَّ مَا فِيهَا لَا يَغْنِيكَ؛ مردی به امام صادق علیه السلام شکایت کرد و عرضه داشت که به دنبال چیزهایی از دنیا می رود و به آن می رسد ولی باز هم قانع نیست و نفس او پیوسته بیش از آن را می طلبد و گفت: چیزی به من بیاموز که از آن بهره مند شوم. امام علیه السلام در پاسخ، مطلبی فرمود که تعبیر دیگری از کلام حکیمانه مورد بحث است، فرمود: اگر آن اندازه که تو را کفایت می کند، تو را بی نیاز سازد، کم ترین چیز دنیا سبب بی نیازی توست و اگر بی نیازت نسازد، همه دنیا را هم به تو بدهند، باز هم اعطش تو فرو نمی نشیند و ا بی نیاز نخواهی شد».

سخن آخر: (گستره قناعت)

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده هرگاه هوس بلندپروازی و زندگی افرادی که بالای دست تو هستند، توجه تو را جلب کرد، و خواستی از مسیر قناعت خارج شوی، از زندگی پیامبر و رسول گرامی صَلَّی الله علیه وآله وسلّم یاد کن: «فَإِنَّمَا

كَانَ خُبْرُهُ الشَّعِيرَ وَ حُلُوهُ التَّمْرَ وَ وَقُودُهُ السَّعْفَ إِذَا وَجَدَهُ؛ همانا نان او جو و حلو و شیرینی او خرما و وسیله آتش گیراندن او چوب خرما بود، اگر آن را می یافت».

ای عزیز، به نفس خود اکفاف و قناعت را سفارش و توصیه کن، که بهترین بهره فرد قناعت است. بدان، جوانمردی در قناعت است و راضی بودن به آنچه داری و خدا می رساند، جوانمردی در بخشش است. از زیاده طلبی و حرص خود با قناعت انتقام کش، چنانکه از دشمن خود با قصاص انتقام می گیری!

آری قناعت راحت دین و دنیا و آخرت است و سبب امنیت درون و برون است، قناعت علت بر جا ماندن مرز و حدود اجتماعی و باعث حفظ حقوق همگان است.

از دو دست خود به وضو و نوشتن برای حق و کمک به افتاده و برداشتن به پیشگاه معبود قناعت کنید. از قدم خود به صله رحم و رفتن به جنگ با دشمنان و رفتن برای یاری دادن به مظلوم قناعت نمایید. از چشم خود برای زیارت و تماشای مناظر الهی و دیدن آثار و عجائب وجود خود قناعت نمایید. از شکم خود به خوردن حلال و از شهوات خویش به رختخواب شرعی قناعت کنید. و از زبان فقط به گفتن حق و از گوش تنها به شنیدن حق قناعت کنید. و از مغز فقط به فکر صحیح بسنده کنید. و از مال و روزی و ثروت و مکنت و جاه و جلال، فقط به پاک آن قناعت نمایید.

منابع:

۱. اخلاق اسلامی در نهج البلاغه (خطبه متقین)

۲. پیام امام امیر المومنین علیه السلام

جاذبهٔ نهج البلاغه

از منظر آیت الله العظمی مکارم شیرازی مدّ ظلّه العالی

سخن از نهج البلاغه و برتری آن، پس از قرآن و سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بر سایر گفته‌ها و اندیشه‌ها، سخنی است در ردیف توضیح واضحات، و موضوعی است که هیچ محقق اسلامی و غیر اسلامی، در شرایط کنونی، خود را نیازمند به بحث پیرامون آن نمی‌بیند.

کشش و جاذبه نیرومند خطبه‌ها، نامه‌ها، کلمات قصار علی علیه السلام که توسط سید رضی رحمه الله علیه در نهج البلاغه جمع‌آوری گشته کاملاً محسوس و قابل لمس است.

تعبیراتی که دانشمندان بزرگ در زمینه جاذبه‌های نهج البلاغه دارند نیز شاهد گویایی بر مدعای بالاست؛ تمام کسانی که با نهج البلاغه سروکار داشته و دارند اعم از شیعیان علی علیه السلام و سایر دانشمندان اسلامی و علماء و دانشمندان مسیحی بدون استثناء از جاذبهٔ نیرومند نهج البلاغه سخن گفته‌اند و خود را تحت تأثیر و نفوذ آن دیده‌اند. این کشش و جاذبهٔ نیرومند، انگیزهٔ اصلی گروهی از دانشمندان، برای شرح نهج البلاغه یا نوشتن کتاب و مقاله دربارهٔ شخصیت علی علیه السلام بوده است.

لیکن مهم این است که بدانیم چرا و به چه دلیل نهج البلاغه چنین کششی دارد.

خودِ عالی علی علیه السلام

سخن گفتن درباره علی علیه السلام یا اثر عظیمش «نهج البلاغه» از جهتی کار آسانی نیست و از جهتی آسان است! آری آسان نیست برای کسانی که بخواهند به عمق وجود علی علیه السلام پی ببرند و از تمام زوایای فکر بلند و ایمان قوی

و ملکات فاضله او آگاه شوند و یا نهج البلاغه او را چنان که هست بشناسند؛ به یقین این کار آسانی نیست، ولی آگاهی بر گوشه‌هایی از این دو اقیانوس بیکران برای همه‌کس آسان و ممکن است.

هر کس کمترین آشنایی با علی علیه السلام و تاریخ زندگی و سخنان و افکار او داشته باشد، به خوبی می‌داند که او یک انسان برتر است؛ او آیتی از آیات بزرگ حق است؛ او نسخهٔ نادری از کتاب وجود انسان است و می‌داند نهج البلاغهٔ او که پرتوی از وجود اوست، نیز چنان است!

گنجینه‌ای عظیم

[بی‌شک] تنها کسانی می‌توانند دربارهٔ این کتاب بزرگ و بی‌نظیر سخن بگویند که حدّاقل یک‌بار با دقت کامل تمام آن را از آغاز تا پایان مطالعه کرده باشند؛ آنگاه روشن خواهد شد هرچه دربارهٔ این مجموعهٔ گران‌بها گفته شود، کم است!

اینجانب مانند بسیاری دیگر از علاقه‌مندان به نهج البلاغه بخش‌هایی از آن را بر حسب نیازهای مختلف مطالعه کرده بودم، تا اینکه در پانزدهم خرداد سال ۴۲ که به اتفاق جمعی از متفکران بزرگ اسلامی به زندان افتادم.

عوامل شاه روزهای اوّل را بر ما بسیار سخت و مشکل گرفتند و همه چیز را برای ما ممنوع کردند. ولی تدریجاً بر اثر فشار افکار عمومی محدودیت‌ها کاسته شد و ما توانستیم از دوستانمان خواهش کنیم کتاب‌هایی را برای مطالعه در زندان برای ما بیاورند.

من نهج البلاغه را مطالبه کردم که در آن فرصت خوب با فراغت بال بتوانم به

طور مرتب و منظم آن را مرور کنم. مخصوصاً توفیق الهی شامل حال شد بخش دوم نهج البلاغه (بخش نامه‌ها و فرمان‌های سیاسی و اخلاقی) را به طور کامل مطالعه و بررسی کنم.

آن ایام متوجّه شدم که نهج البلاغه چیزی فراتر از آن است که ما فکر می‌کنیم و دربارهٔ آن می‌اندیشیم. آن روز فهمیدم چقدر محرومند کسانی که با داشتن چنین گنجینه‌ای گران‌بها از آن بی‌خبرند، و دست به سوی دیگران دراز کرده و آنچه خود دارند از بیگانه تمنا می‌کنند!

[آری] نهج البلاغهٔ او دریایی است بیکران، اقیانوسی است پهناور، گنجینه‌ای است پر گهر، باغی است پر گل، آسمانی است پر ستاره و خلاصه منبعی است برای همه نیازهای انسان در مسیر سعادت.

معانی عمیق

بسیاری از مردم و حتی گروهی از دانشمندان و علمای بزرگ، تنها سخنی از نهج البلاغه از دور شنیده‌اند و شاید تصوّرشان این بوده که مجموعه‌ای است از سخنان معمولی و یا کمی برتر از آن. اما هنگامی که به آن نزدیک شده، خود را با دریای عظیمی روبه‌رو دیده‌اند که عمق و کرانه‌های آن ناپیدا بوده در این حال گرفتار اعجاب و حیرت شده و کلماتی که نشانهٔ جذبه و شوق و عشق در آن فراوان است گفته و احساسات خود را ابراز نموده‌اند.

در اینجا به گواهی چند نفر از دانشمندان اشاره می‌کنیم:

۱. «شیخ بهایی» در «کشکول» خود از کتاب «الجواهر» از قول «أبو عبیده»

نقل می‌کند: «علی علیه السلام نه جمله بیان فرموده که بلیغان عرب را از آوردن یک جمله مانند آن مأیوس ساخته است: سه جمله در مناجات، سه جمله در علوم و سه جمله در ادب».

۲. «دکتر زکی مبارک» در کتاب «عقربیه الشریف الرضی» با بیانی رسا می‌گوید: «من معتقدم که دقت و بررسی در نهج البلاغه به انسان مردانگی و شهامت و بزرگی روح می‌بخشد، چراکه از روح بزرگی سرچشمه گرفته که در برابر مشکلات و حوادث با قدرت شیران مقابله کرده است».

۳. در اینجا عنان سخن را به دست نویسنده معروف مصری (عباس محمود العقاد) که از بزرگ‌ترین نویسندگان معاصر عرب محسوب می‌شود، سپرده و همراه او در نهج البلاغه سیر می‌کنیم. او در جای جای کتاب خود به نام «عقربیه الإمام» تعبیرات بلندی دارد که حکایت از معرفت عمیق او نسبت به شخصیت امیر مؤمنان علیه السلام و کلماتش در نهج البلاغه دارد.

در یک جا می‌گوید: «نهج البلاغه چشمهٔ جوشانی است از آیات توحید و حکمت الهی که آگاهی بحث‌کنندگان در عقاید و اصول خداشناسی و توحید را گسترش می‌بخشد». در جای دیگر می‌گوید: «هر نمونه از کلام او گواه بر استعداد و ملکه خداداد او در قدرت بیان حقایق است، او بدون شک از فرزندان آدم است که علم اسماء به او آموخته شد و مصداق «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و همچنین «أَوْثُوا الْكِتَابَ» و «فَضَّلَ الْخِطَابَ» است».

در جای دیگر می‌گوید: «کلمات پرمحتوایی که از امام روایت شده، در سطح بلندی قرار دارد که برتر از آن در حکمت سلوک تصوّر نمی‌شود... پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «علمای امت هم‌چون پیامبران بنی اسرائیلند». این حدیث شریف بیش از هر کس، درباره علی علیه السلام صادق

است که سخنان حکیمانه او هم‌ردیف سخنان حکیمانه انبیاست».

۴. مرحوم «ثقة الاسلام کلینی» در جلد اوّل کافی، بعد از نقل یکی از خطبه‌های توحیدی علی علیه السلام چنین می‌گوید: «این از خطبه‌های بسیار مشهور است که توده‌های مردم آن را می‌دانند و برای کسانی که طالب علم توحیدند، تدبّر و فهم آن کافی است و اگر تمام زبان‌های جنّ و انس غیر از زبان انبیاء جمع شوند تا توحید را بیان کنند، هرگز مانند آنچه علی علیه السلام که پدر و مادرم به فدایش باد آورده است، نخواهند آورد و اگر بیانات آن بزرگوار نبود مردم نمی‌دانستند راه توحید را چگونه طی کنند».

۵. این بحث را با گفتاری از یکی از فقهای بزرگ «علامهٔ فقید آیه الله خویی» پایان می‌دهیم، او می‌گوید: «هنگامی که علی علیه السلام در خطبه‌های نهج البلاغه وارد بحثی می‌شود، جایی برای سخن دیگری باقی نمی‌گذارد تا آنجا که افرادی که از تاریخ زندگی امیر مؤمنان علی علیه السلام آگاهی کافی ندارند گمان می‌کنند که او تمام عمرش را تنها دربارهٔ همان موضوع صرف کرده است».

بی‌شک هر کس در خطبه‌های نهج البلاغه و سایر محتویات آن دقت کند و در مضامین آن دقیق شود و به گوشه‌ای از اسرار آن پی برد، اعتراف خواهد کرد که این‌ها کلمات یک انسان عادی نیست، این‌ها سخنانی است که حتماً از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم یا امام معصومی باید صادر شده باشد و به تعبیر بزرگان علمای شیعه و اهل سنت که در عبارات گذشته آمد برتر از کلام مخلوق و پایینتر از کلام خالق است.

بنابراین به مقتضای «آفتاب آمد دلیل آفتاب»، محتوای نهج البلاغه دلیلی بر اعتبار سند آن و صادرشدن معصوم علیه السلام است و چون تنها معصومی که به او نسبت داده شده علی علیه السلام

است یقین داریم کلام اوست.

کتاب درمان دردهای بشر

نهج البلاغه در دنیای امروز درخشش فوق العاده‌ای دارد، چراکه راهگشای حل بسیاری از معضلات اجتماعی و فردی است و درمان بسیاری از دردهای جانکاه بشریت در آن نهفته است.

اشعهٔ تابناک نهج البلاغه از مرزهای جهان اسلامی عبور کرده و در دل غیر مسلمین نیز تافته است، به گونه‌ای که گاهی آن‌ها سخنانی درباره نهج البلاغه می‌گویند که دل دوستان را تکان می‌دهد و اشک شوق را از دیده‌ها جاری می‌سازد!

نویسنده و متفکر مسیحی عرب زبان «میخائیل نعیمه» درباره «نهج البلاغه» و «صاحب آن» چنین می‌گوید: «اگر علی تنها برای اسلام بود، چرا باید یک تن مسیحی در سال ۱۹۵۶ میلادی به شرح زندگی او و تفحص و دقت در وقایع آن بپردازد (جرج جرداق نویسنده مسیحی لبنانی و مؤلف کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانیة) و مانند شاعری شیفته، آن قضایای دل‌فریب و حکایات نغز و دلاوری‌های شگفت‌انگیز را به سروده‌های شاعرانه تغنی کند؟! پهلوانی امام نه تنها در میدان حرب بود، بلکه در روشن‌بینی و پاکدلی، بلاغت و سحر بیان، اخلاق فاضله، شور ایمان، بلندی همّت، یاری ستمدیدگان و ناامیدان و متابعت حق و راستی و بالجمله در همهٔ صفات حسنه پهلوان بود».

جذبه‌های نهج البلاغه چنان است که ارواح تشنه را با زلال حقیقتش به گونه‌ای سیراب و مست می‌کند که نشئهٔ شراب طهورش از تمام ذرات وجود انسان آشکار می‌شود، گویی کوثر است و علی علیه السلام ساقی کوثر در کنارش نشسته و به هر کس به اندازهٔ استعدادش بهره‌ای می‌دهد!

فصاحت و بلاغت

[گفتنی است] سخنان و اشعار فصیح و دارای سجع و قافیه، از امتیازات بزرگ مردم آن عصر به شمار می‌آمد. همه می‌دانیم دوست و دشمن معترف‌اند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلّم از فصیح‌ترین افراد عرب زبان بود. چگونه فصیح نباشد درحالی‌که کلام خدا که فصاحتش در حدّ اعجاز است بر زبان او جاری شده.

علی بن ابی طالب علیه السلام نیز در آغوش فصاحت و بلاغت بزرگ شده بود. آن مردم قریش، و این پیامبر اسلام و آن هم قرآن کریم و آن هم ذوق و نیروی سرشار امام، همه و همه او را در فصاحت قوی کرده بود، [به نحوی که] فصاحت امیر مؤمنان علی علیه السّلام زبانزد خاص و عام [گردید].

لذا خطبه‌های او در نهج البلاغه دست‌به‌دست می‌گردد و در گذشته، استادان سخن به شاگردان خود توصیه می‌کردند اگر می‌خواهند سخن گفتن آمیخته با فصاحت و بلاغت را فرا گیرند خطبه‌های نهج البلاغه را حفظ کنند.

[در این میان] سخن‌سرایان و ادباء و نویسندگانی را می‌بینیم که عمیقاً تحت تأثیر زیبایی و شیرینی بیان و زیبایی تعبیرات و فنون ظریف بلاغت و ریزه‌کاری‌های دقیق فصاحت واقع شده‌اند و هر یک در این زمینه سخنی دارند الهام‌بخش و نشاط‌آفرین، از جمله

۱. شریف رضی در مقدمه زیبای نهج البلاغه چنین می‌گوید: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَشْرِعَ الْفَصَاحَةِ وَمُورِدَهَا وَمَنْشَأَ الْبَلَاغَةِ وَمَوْلِدَهَا وَمَنْهَ ظَهَرَ مَكْنُونُهَا وَعَنْهُ أَخَذَتْ قَوَانِينُهَا وَعَلَى أَمَثَلَتِهِ خَذَا كُلُّ قَائِلٍ خَطِيبٍ وَبِكَلَامِهِ اسْتَعَانَ كُلُّ وَاِعَظٍ بَلِيغٍ وَمَعَ ذَلِكَ فَقَدْ سَبَقَ وَقَصُرُوا وَقَدْ تَقَدَّمَ وَتَأَخَّرُوا؛ امیر المؤمنین علیه السلام سرچشمه فصاحت و منشأ بلاغت و زادگاه آن است و از او اسرار بلاغت آشکار گشت و قوانین و

دستورات آن از وی گرفته شد؛ بر شیوه او هر خطیب توانایی راه یافت و به گفتار او هر خطیب توانایی یاری جست و با این‌حال او در این میدان پیش رفت و دیگران فرو ماندند؛ او تقدّم یافت و دیگران عقب ماندند».

[در فراز دیگر] از گردآورنده نهج البلاغه که خود از قهرمانان میدان فصاحت و بلاغت بود [می‌خوانیم]: برخی از دوستان از من خواستند کتابی تألیف کنم که سخنان برگزیده امیر مؤمنان علیه السلام در جمیع فنون و بخش‌های مختلف، از خطبه‌ها، نامه‌ها، مواعظ و ادب در آن گرد آید. زیرا می‌دانستند این کتاب متضمن شگفتی‌های بلاغت و نمونه‌های ارزنده فصاحت و جواهر سخنان عرب و نکات درخشان از سخنان دینی و دنیوی خواهد بود که در هیچ کتابی جمع‌آوری نشده و در هیچ نوشته‌ای تمام جوانب آن گردآوری نگردیده، چه اینکه امیر مؤمنان علیه السلام منشأ فصاحت است و منبع بلاغت و پدیدآورنده آن.

مکنونات بلاغت بوسیله او آشکار گردیده، و قوانین و اصول آن از او گرفته شده؛ تمام خطباء و سخنرانان به او اقتداء نموده و همه واعظان بلیغ از سخن او استمداد جسته‌اند... او تنها فردی است از میان تمام گذشتگان که به آخرین مرحله فصاحت و بلاغت رسیده، گفتار او اقیانوسی است بی‌کرانه، که سخن هیچ بلیغی به پای آن نمی‌رسد.

آسید رضی در انتهای مقدمه اش بر نهج البلاغه می‌نویسد: بعد از تمام شدن کتاب چنین دیدم که نامش را «نهج البلاغه» بگذارم زیرا این کتاب درهای بلاغت را بروی بیننده می‌گشاید، و خواسته هایش را به او نزدیک می‌سازد. این کتاب هم مورد نیاز دانشمند و عالم است و هم دانشجو و متعلم، و خواسته شخص بلیغ و زاهد در آن یافت می‌شود

۲. عزّ الدین عبد الحمید ابن ابی الحدید معتزلی که از دانشمندان معروف اهل

سنت قرن هفتم هجری است، در شرحی که بر نهج البلاغه نگاشته، بارها در این زمینه سخن گفته و در برابر فصاحت و بلاغت فوق العاده نهج البلاغه سر تعظیم فرود آورده است.

او در یک جا (ذیل خطبه ۲۲۱) بعد از شرح بخشی از کلام علی علیه السلام درباره برزخ می‌گوید: «اگر تمام فصحای عرب در مجلس واحدی اجتماع کنند و این بخش از خطبه برای آن‌ها خوانده شود سزاوار است برای آن سجده کنند...».

در جایی دیگر هنگامی که به مقایسه اجمالی میان بخشی از کلام مولا علی علیه السلام با سخنان معروف «ابن نباته»، خطیب معروف قرن چهارم هجری می‌پردازد، می‌گوید: «آگاهان به علم فصاحت و بلاغت اگر این گفتار علی علیه السلام را با دیده انصاف بنگرند، می‌دانند که یک سطر از نهج البلاغه مساوی هزار سطر از سخنان معروف «ابن نباته» است، بلکه بر آن فرونی می‌گیرد و برتری می‌جوید».

سرانجام گفتار او را با سخنی که در مقدمه کتابش بیان کرده پایان می‌دهیم؛ او می‌گوید: «و اما فصاحت، او پیشوای فصیحان و سرور بلیغان است و لذا درباره کلام او گفته شده پایبندر از کلام خالق و برتر از کلام مخلوقین است و مردم از او راه و رسم خطابه و نوشتن را آموخته‌اند».

۳. «جورج جرداق» نویسنده معروف مسیحی لبنانی در کتاب ارزنده خود «الامام علی صوت العدالة الانسانیة»، در پایان فصلی که به بیان شخصیت «علی علیه السلام» تخصیص داده، درباره نهج البلاغه چنین می‌گوید: «در بلاغت، فوق بلاغت‌هاست. قرآنی است که از مقام خود اندکی فرود آمده، سخنی است که تمام زیبایی‌های زبان عرب را در گذشته و آینده در خود جای داده، تا آنجا که درباره گوینده آن گفته‌اند: سخنش

پایبندر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق است».

۴. «جاحظ» که از بزرگ‌ترین ادباء و نوابغ عرب است و در اوایل قرن سوم هجری می‌زیسته، در کتاب معروف و مشهور خود «البيان و التبيين»، کلماتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام را نقل کرده و به ستایش آن حضرت پرداخته است.

۵. نویسنده کتاب «الطراز» (امیر یحیی علوی) در کتاب خود، اظهار شگفتی می‌کند از بزرگان علمای معانی و بیان که در طریق دستیابی به فصاحت و بلاغت بعد از کلام خدا و کلام پیامبر صلی الله علیه وآله وسلّم تکیه بر دیوان‌های شعرای عرب و کلمات خطباء کرده‌اند و کلمات علی علیه السلام را به دست فراموشی سپرده‌اند، درحالی‌که می‌دانسته‌اند در بالاترین سطح فصاحت و بلاغت است و آنچه می‌خواهند در آن موجود است، استعاره، تمثیل، کنایه، مجازهای زیبا و معانی دقیق همه در آن جمع است.

۶. «محمّد غزالی» نویسنده معروف، در کتاب «نظرات فی القرآن» جمله‌ای از یازگی در سفارش به فرزندش نقل می‌کند که می‌گوید: «اگر می‌خواهی از اقران و هم‌طرازان در علم و ادب و نویسندگی برتر باشی در حفظ قرآن و نهج البلاغه بکوش».

۷. درست به همین دلیل، «شهاب الدین آلوسی» مفسّر معروف، هنگامی که به نام نهج البلاغه می‌رسد می‌گوید: «انتخاب این نام برای این کتاب، به خاطر آن است که مشتمل بر سخنانی است که انسان تصوّر می‌کند برتر از کلام مخلوق و پایین‌تر از کلام خالق متعال است؛ سخنانی که به مرحله اعجاز نزدیک شده و ابداعات و ابتکاراتی در حقیقت و مجاز دارد».

۸. استاد «محمّد محی الدین عبد الحمید» در توصیف نهج البلاغه چنین

می‌گوید: «کتابی است که در درون خود، چشمه‌های جوشان بلاغت و فنون آن را جای داده و اسباب فصاحت را برای بینندگان فراهم ساخته ...».

۹. یکی از شارحان معروف نهج البلاغه «شیخ محمّد عبده» پیشوای بزرگ اهل سنت و نویسنده معروف عرب، در مقدمه کتابش می‌نویسد: «هنگامی که بعضی از صفحات نهج البلاغه را از نظر گذrandم ... در نظرم چنین مجسم شد... حکومت در دست بلاغت و قدرت در اختیار فصاحت است...».

۱۰. «سبط بن جوزی» که خود یکی از خطباء و مورّخان و مفسّران معروف اهل سنت است در «تذکره الخواص» جمله کوتاه و جالبی دارد؛ او می‌گوید: «خداوند، امتیازات حلاوت و ملاحات و زیبایی و فصاحت را در وجود علی علیه السلام جمع کرده، کلمه‌ای از او ساقط نشده و حجت و برهانی از دست نرفته است...».

۱۱. این سخن را با کلامی از «محقّق خویی» در منهاج البراعه و سخنی از «ابن أبی الحدید» پایان می‌دهیم، آنجا که می‌گوید: «هیچ سخنی را با کلام علی علیه السلام نمی‌توان از نظر نظم گفتار، با عظمت محتوا مقایسه کرد، او یکه تاز این میدان است و سخنوری است که با بیانش خشم و اضطراب فرو می‌نشیند و دریایی است که جواهراتش را به ساحل پرتاب می‌کند و بر دل‌ها حکومت کرده آن‌ها را به پیروی از اوامر و نواهی خود می‌کشانند. تشویق‌های آن، دلیل و راهنمای نیکی‌هاست و با تازیانۀ سخنان ترساننده خود، از منکرات باز می‌دارد. پس سزاوار است که سخنش پیشوای سخنان باشد، همان‌گونه که خودش امام و پیشوای خلق است».

سرشار از استدلال

غالب خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار نهج البلاغه، بلکه اکثریت قریب به اتفاق آن، مطالبی است مستدل و یا در خور

استدلال‌های منطقی و در واقع از قبیل مسائلی است که دلایش در خودش نهفته است.

بخش عظیمی از آن درباره معارف اعتقادی، مبدأ و معاد، صفات خداوند، دلایل عظمت قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلّم و مانند آن است.

بخش دیگری درباره مواعظ و نصایح و درس‌های عبرت در زندگی امت‌های پیشین و آیین کشورداری و زندگی اجتماعی و آداب جهاد و امثال آن است، که عموماً مطالبی منطقی و مستدل یا قابل استدلال است.

طراوت و تازگی

از امتیازات عجیب نهج البلاغه این است که همانند منبع اصلیش قرآن مجید علی رغم کهنه و فرسوده‌شدن مکتب‌های فکری و سیاسی و اخلاقی با گذشت زمان، بیانات و تحلیل‌ها و منطقش چنان تازه و شاداب است. گویی همین امروز، و برای امروز و فردا، از زبان مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام تراوش کرده است.

همنشینی اضداد

از امتیازات فوق العاده نهج البلاغه که هر خواننده آگاهی در همان لحظات نخستین با آن آشنا می‌شود، مسئله جامعیت و تنوّع عجیب آن است، به‌طوری‌که انسان باور نمی‌کند یک فرد بتواند این همه گفتار نغز و سخنان شیرین و حساب‌شده و دقیق در موضوعات کاملاً مختلف بلکه متضاد گردآوری کند.

آن حضرت در هر میدانی گام می‌نهد چنان حقّ سخن را ادا می‌کند و دقایق را موبه‌مو شرح می‌دهد که گویی گوینده این سخن، تمامی عمر را بحث و بررسی روی همین موضوع داشته و نه غیر از آن.

هنگامی که امام علیه السلام یک خطبه توحیدی را آغاز می‌کند و به شرح اسماء و صفات جمال و جلال خدا می‌پردازد،

چهرهٔ یک فیلسوف بزرگ الهی در نظر انسان مجسم می‌گردد که سالیان دراز، همه وقت، سخن از توحید گفته. اما همین که نهج البلاغه را ورق می‌زنیم ناگاه چشم ما روی خطبه جهاد متوقف می‌گردد، فرمانده و افسر شجاع و دلاوری را می‌بینیم که لباس رزم در تن کرده و دقیق‌ترین دستورات و تاکتیک‌های جنگی را برای افسران و لشکریان خود تشریح می‌کند.

نهج البلاغه را ورق می‌زنیم؛ امام را بر کرسی حکومت و رهبری امت می‌بینیم که آئین کشورداری را برای استانداران و فرمانداران خود شرح می‌دهد. دگر بار آن را ورق می‌زنیم امام علیه السلام بر مسند درس اخلاق و تهذیب نفوس و تربیت ارواح و افکار می‌بینیم. گویی که قرن‌ها بر همین مسند و همین جایگاه به ارشاد خلق و تربیت نفوس و تدریس اخلاق مشغول بوده است، آن‌چنان که سؤال‌کننده پس از شنیدن این گفتار صیحه‌ای می‌زند و نقش بر زمین می‌شود و این‌گونه نفوذ و سخن در تاریخ سابقه ندارد.

در اینجا به گواهی چند نفر از دانشمندان اشاره می‌کنیم:

۱. [سید رضی در مقدمهٔ نهج البلاغه می‌نویسد]: از شگفتی‌های حضرتش که بدان ممتاز و بی‌همتاست، این که اگر کسی در گفتار آن حضرت پیرامون زهد و مواعظ تأمل کند و خود را از قید این اندیشه برهاند که این سخن شخصیتی عظیم‌القدر و نافذ‌الأمر است که همه در برابرش سر تعظیم فرود می‌آورند، بیگمان آن را سخن زاهدی می‌پندارد که جز در وادی زهد قدم ننهاد و اشتغالی غیر از عبادت نداشته است.

یقین می‌کند این سخن از کسی است که در گوشهٔ خانه‌ای تنها و دور از اجتماع، یا در کنار کوهی قرار گرفته که جز صدای خودش را نمی‌شنود و غیر خویش دیگری را نمی‌بیند و

همواره مشغول عبادت می‌باشد. هیچ‌گاه نمی‌تواند باور کند که این سخن کسی است که به هنگام جنگ با شمشیر کشیده در دریای لشکر دشمن فرو می‌رفت و پهلوانان و جنگجویان نیرومند را بر زمین می‌افکند و گردن گردن‌کشان را قطع می‌کرد و هنگامی که به لشکرگاه باز می‌گشت از دم شمشیر او خون می‌چکید. او با این حال پیشوای زاهدان و برترین صالحان است و این از فضایل عجیب و شگفتی‌زا و ویژگی‌های ظریف آن حضرت است که جمع میان اضداد و صفات گوناگون و متضاد کرده است.

۲. نویسنده معروف و پیشوای بزرگ اهل سنت «شیخ محمد عبده» می‌گوید: «هر زمان از بخشی از نهج البلاغه به بخش دیگر منتقل می‌شدم، احساس می‌کردم منظره‌ها کاملاً عوض می‌شود گاه خود را در عالمی می‌دیدم که ارواح بلند معانی در لباس‌های زیبایی از بهترین عبارات در گرداگرد نفوس پاک در گردشند و به قلوب صاف نزدیک می‌شوند... زمانی دیگر چهره‌هایی را می‌دیدم، درهم‌کشیده‌شده، با چنگ و دندان‌های آشکار، که آمادهٔ حمله‌کردن به دشمنند... گاه به خوبی می‌دیدم یک عقل نورانی که هیچ شباهتی به مخلوقات جسمانی نداشت، از موکب الهی جدا شده و با روح انسانی پیوند یافته، او را از پرده‌های ظلمانی طبیعت بیرون آورده و به ملکوت‌اعلی بالا می‌برد و به جایگاه نور اجلی می‌رساند و آن را در عالم قدس جای می‌دهد، بعد از آن که از شائبه‌های تدلیس رهایش می‌سازد.

لحظاتی دیگر گویی با گوش خودم سخنان خطیب حکمت‌آموز را می‌شنیدم که با دانشمندان و مدیران جامعه با صدای رسا سخن می‌گوید، راه راست را به آن‌ها نشان می‌دهد و آنان را از موارد شک و تردید و لغزشگاه‌ها بر حذر می‌دارد، آن‌ها را به دقایق سیاست ارشاد و به راه و روش کیاست، هدایت می‌کند

و عالی‌ترین درس‌های زمامداری و تدبیر را به آنان می‌آموزد.

۳. شارح معروف نهج البلاغه «ابن ابی الحدید معتزلی» در این‌باره می‌گوید: «من بسیار در شگفتم از مردی که در میدان جنگ چنان خطبه می‌خواند که گواهی می‌دهد، طبیعتی همچون طبیعت شیران دارد، سپس در همان میدان هنگامی که تصمیم بر موعظه و پند و اندرز می‌گیرد، سخنانی از زبانش تراوش می‌کند که گویی طبیعتی همچون راهبانی دارد که لباس مخصوص رهبانی پوشیده و در دیرها زندگی می‌کنند...».

سخن آخر: (مهجوریت نهج البلاغه)
[در خاتمه باید تأکید کرد] «نهج البلاغه» داروی موثر برای تلطیف روح انسان‌ها و مبارزه با خشونت‌ها [است]. «نهج البلاغه» درختی است بی‌خزان که بر شاخسار آن هر گونه میوه‌ای در هر وقت و زمان وجود دارد. «نهج البلاغه» اثری است به درخشندگی آفتاب، به لطافت گل، به قاطعیت صاعقه، به غرش طوفان و برق، به تحرک امواج، و به بلندی ستارگان دور دست بر اوج آسمانها!

[اما] متأسفانه ما قدر نهج البلاغه را نمی‌دانیم و فاصله رسانه‌ها، حوزه‌ها و... با این کتاب غنی زیاد است.

[هدف اصلی راقم این سطور] این بوده که گامی هرچند کوچک برای کم‌کردن این فاصله برداشته شود و همهٔ فارسی‌زبانان به خصوص نسل جوان بتوانند بیش از پیش با این اثر بزرگ اسلامی آشنا گردند؛ از زلال جان پرورش سیراب گردند و راه زندگی را بیابند و مفاهیم و ارزش‌های اسلامی را بهتر ارزیابی کنند.

منابع:

۱. ترجمهٔ گویا و شرح فشرده‌ای بر نهج البلاغه
۲. پیام امام امیر المومنین علیه السلام



نظر علم و دانش به پای آن حضرت نمی‌رسد، چراکه این حدیث درباره کسی جز او وارد نشده است.

۴. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در تفسیر آیه «وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّمَا هُوَ عَلِيٌّ؛ علم الكتاب نزد علی بن ابی طالب است».

توجه داشته باشید، که بنا به آیه ۴۰ سوره نمل «أَصَفَ بْنَ بَرِّحَةَ» که بخشی از علم کتاب را در اختیار داشت «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»، توانست تخت بلقیس را از یمن به شام آورد، حال فکر کنید کسی که تمام علم کتاب نزد او است چه توانایی‌هایی دارد.

۵. این سخن، معروف است که علی علیه السلام فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي؛ هر چه می‌خواهید از من بپرسید پیش از آن که مرا از دست دهید». به گفته بزرگان اهل سنت کسی غیر از علی علیه السلام چنین ادعایی نکرد، مگر اینکه رسوا شد.

۶. آگاهان از تاریخ اسلام در عصر خلفا می‌دانند که علی علیه السلام همواره پناهگاه علمی امت بود، تا آنجا که بارها خلیفه دوم این جمله را تکرار کرد: «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عَمْرٌ».

و در تعبیر دیگری گفت: «اللَّهُمَّ لَا تُبْقِنِي لِمُعْضِلَةٍ لَيْسَ لَهَا عَلَيَّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ حَيًّا؛ خداوند! هر گاه مشکلی پیش آید و علی علیه السلام برای حل آن نباشد مرا زنده مگذار».

و در تعبیر دیگر: «لَا أَبْقَانِي اللَّهُ بِأَرْضٍ لَسْتُ بِهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ ای ابو الحسن! خداوند مراد در سرزمینی که تو در آن نیستی زنده مگذار».

این مطلب به اندازه‌ای واضح بود که به گفته «ذهبی» در «التفسیر و المفسرون» این جمله به صورت ضرب المثلی در میان مردم در آمد که هر کجا در مطلبی درمی‌ماندند و شخص مورد

نظر برای حلّ مسئله نبود می‌گفتند: «قَضِيَّةٌ وَ لَا أَبَا حَسَنِ لَهَا؛ این حادثه‌ای است که ابو الحسن برّای حل آن نبود»

نخستین مسلمان

حداقل هیجده نفر از صحابه با طرق مختلف این حدیث را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده‌اند که علی علیه السلام نخستین مردی بود که اسلام را پذیرا گشت و با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم نماز خواند. ما برای اختصار تنها به سه مورد اشاره می‌کنیم:

۱. ابوسعید خدری که از معاریف صحابه است می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم دست بر پشت علی علیه السلام زد و فرمود: «يَا عَلِيُّ لَكَ سَبْعُ خِصَالٍ لَا يَحَاجُّكَ فِيهِنَّ أَحَدٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْتَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيْمَانًا بِاللَّهِ...؛ ای علی! تو هفت ویژگی داری که هیچ کس نمی‌تواند در مورد آن‌ها در روز قیامت با تو گفتگو کند: نخست اینکه تو اولین کسی هستی که ایمان به خدا آوردی [و اسلام را پذیرا گشتی]...».

۲. عایشه می‌گوید: فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را برای من نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: «زَوَّجْتُكَ أَغْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ عِلْمًا وَ أَقْدَمَهُمْ سِلْمًا وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْمًا؛ تو را به همسری مردی در آوردم که علمش از همه مؤمنان بیشتر، و در پذیرش اسلام از همه آن‌ها مقدم‌تر و حلمش از همه فزون‌تر است»

۳. نسایی محدّث معروف در کتاب السنن از زید بن ارقم نقل می‌کند که گفت: «أَوَّلَ مَنْ اسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ (ع)؛ نخستین کسی که به پیامبر ایمان آورد علی بن ابی طالب بود».

صدیق اکبر

در «کنز العمال» از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ

أَخُو رَسُولِهِ وَ أَنَا الصَّدِيقُ الْكَبِيرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَابٌ مُفْتَرٍ وَ لَقَدْ صَلَّيْتُ قَبْلَ النَّاسِ سَبْعَ سِنِينَ؛ منم بنده خدا و برادر رسول خدا، و منم صدیق اکبر، و این سخن را بعد از من [جز من] کسی نمی‌گوید، مگر دروغگوی افترازننده و من هفت سال قبل از مردم [با رسول خدا] نماز می‌خواندم».

اشاره به اینکه نخستین کسی که تصدیق پیامبر خدا کرد [از مردان] من بودم، بنابراین شایسته عنوان «صدیق اکبر» منم.

در همان کتاب از معاذ عدویه نقل شده است که می‌گوید از علی علیه السلام بر منبر بصره چنین شنیدم که می‌فرمود: «أَنَّ الصَّدِيقَ الْكَبِيرَ أَمِنْتُ قَبْلَ أَنْ يُؤْمِنَ ابْنُكَ وَ اسْلَمْتُ قَبْلَ أَنْ يَسْلِمَ؛ منم صدیق اکبر [چراکه] ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد، و اسلام آوردم قبل از آن که او مسلمان شود!»

فضیلت غدیر

در صحیح مسلم که از معروف‌ترین منابع دست اول اهل سنت می‌باشد تا آنجا که مهم‌ترین صحاح شش‌گانه محسوب می‌شود، از زید بن ارقم نقل می‌کند که گفت: «قَامَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَوْمًا فِينَا خَطِيبًا بِمَاءٍ يَدْعَى خُمًّا، بَيْنَ مَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، وَ وَعَظَ وَ ذَكَرَ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ أَلَا إِيهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ، يَوْشَكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَاجِيبْ، وَأَتَى تَارِكٌ فَيَكُمُّ ثِقْلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ، فِيهِ الْهُدَى وَ النَّورُ، فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَ اسْتَمْسِكُوا بِهِ، فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ رَغَّبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ وَأَهْلُ بَيْتِي، أَذَكَّرَكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذَكَّرَكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أَذَكَّرَكُمُ فِي أَهْلِ بَيْتِي...؛ رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، در میان ما برخاست و خطبه خواند؛ در محلی که آبی بود که خُم نامیده می‌شد (غدیر خم) و در میان مکه و مدینه قرار داشت، پس حمد خدا را بجا آورد و بر او ثنا گفت و موعظه

کرد و پند و اندرز داد؛ سپس فرمود: «اما بعد؛ ای مردم من بشری هستم و نزدیک است فرستادهٔ پروردگارم بیاید و دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گرانمایه به یادگار می‌گذارم. نخست کتاب خدا؛ که در آن هدایت و نور است، پس کتاب خدا را بگیرید، و به آن تمسک جویند، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) تشویق و ترغیب فراوانی دربارهٔ قرآن کرد. سپس فرمود: و اهل بیتم را به شما توصیه می‌کنم که خدا را دربارهٔ اهل بیتم فراموش نکنید، به شما توصیه می‌کنم که خدا را دربارهٔ اهل بیتم فراموش نکنید، به شما توصیه می‌کنم که خدا را دربارهٔ اهل بیتم فراموش نکنید، به شما توصیه می‌کنم که خدا را دربارهٔ اهل بیتم فراموش نکنید».

امام علی علیه السلام جان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از جابر بن عبداللّه نقل می‌کند که می‌گوید: از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که به علی (علیه السلام) می‌فرمود: «مَنْ أَذَاكَ فَقَدْ أَذَانِي؛ کسی که تو را آزار دهد، مرا آزار داده است».

و در حدیث دیگری از ابن ابی سلمه از اُمّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند که می‌گوید: شنیدم رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌فرمود: «أَنْتَ أَخِي وَ حَبِيبِي، مَنْ أَذَاكَ فَقَدْ أَذَانِي؛ تو برادر و حبیب منی، هر کس تو را آزار دهد مرا آزار داده است!».

سپس می‌افزاید: همین معنی از گروه دیگری مانند عمر و سعد بن ابی وقاص و ابوهریره و ابن عباس و ابوسعید خدری نقل شده است.

و نیز در حدیث دیگری از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل می‌کند درحالی‌که به موی خود اشاره کرده و

در دست گرفته بود فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را برای من بیان کرد، درحالی‌که موی خود را به دست گرفته بود» و فرمود: «مَنْ أَذَى شَعْرَةٌ مِنْكَ فَقَدْ أَذَانِي وَ مَنْ أَذَانِي فَقَدْ أَذَى اللَّهَ وَ مَنْ أَذَى اللَّهَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ کسی که یک موی تو را آزار برساند مرا آزار رسانده، و کسی که مرا آزار رساند خدا را آزار رسانده، و کسی که خدا را آزار رساند لعنت خدا بر او باد».

این احادیث که دانشمندان اهل سنت تصریح به صحت سند آن کرده‌اند به خوبی نشان می‌دهد که علی علیه السلام همچون جان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است؛ عشق به او عشق به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، و محبتش، محبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ایذاء و آزار او، ایذاء و آزار رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است.

محبوب‌ترین بنده خدا

از روایاتی که در کتب معروف و مشهور [اهل سنت] آمده است استفاده می‌شود که علی علیه السلام نه تنها مورد علاقه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و لطف پروردگار بود؛ بلکه محبوب‌ترین مخلوقات نزد آن‌ها بود. شاهد این سخن، حدیث معروف طَیْر (پرنده) است

ترمذی محدّث معروف در کتابش که به عنوان صحیح ترمذی مشهور است، از انس بن مالک نقل می‌کند که نزد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم طیری بود، عرضه داشت: «اللَّهُمَّ أَتْنِي بِأَحَبِّ خَلْقٍ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِيَ هَذَا الطَّيْرَ فَجَاءَ عَلِيٌّ فَأَكَلَ مَعَهُ؛ خداوند! محبوب‌ترین خلقت را بفرست تا با من از این طیر بخورد، پس علی علیه السلام آمد و با او تناول کرد».

علامه گنجی شافعی در «کفایه الطالب» بعد از نقل این حدیث می‌گوید: در این حدیث دلالت واضحی است که علی علیه السلام محبوب‌ترین خلق خدا [بعد از پیامبر اسلام] بود؛ و بهترین دلیل بر این

مطلب این است که خداوند دعای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را مستجاب کرد... بنابراین از بهترین وسائل تقرب در درگاه الهی، محبت علی بن ابی طالب، و محبت کسانی است که او را دوست دارند.

علامه نسایی از علمای قرن سوم هجری، در کتاب معروفش خصائص نیز این حدیث را با اضافاتی نقل می‌کند.

از جمله دانشمندان دیگری که این حدیث را در کتب خود نقل کرده‌اند سبط بن جوزی در تذکره در اسد الغابه و ابن مسعود شافعی در مصابیح الشنه و محبّ الدین طبری در ذخائر العقبی و شیخ سلیمان بلخی قندوزی در ینابیع الموده، و گروه دیگری که ذکر نام و شرح کلمات آن‌ها به طول می‌انجامد، هستند.

فضیلت علی علیه السلام در شب معراج

«أنس بن مالک» از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم چنین نقل می‌کند: «لَمَّا عُرِجَ بِي، رَأَيْتُ عَلِيَّ سَاقِي الْعَرْشِ مَكْتُوبًا: "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدُتُهُ بَعْلِي، نَصْرَتُهُ بَعْلِي"؛ وقتی مرا به معراج بردند، مشاهده کردم که بر ساقه عرش این جملات نوشته شده است: "هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست، محمد پیامبر و فرستاده خداست، محمد را به وسیله علی تأیید کردم و به واسطهٔ علی او را کمک نمودم».

حدیث فوق در کتاب‌های مختلف اهل سنت آمده است، از جمله می‌توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد:

- ذخائر العقبی ۲. مناقب خوارزمی
- فرائد حمویی ۴. خصائص الکبری سیوطی و کتاب های دیگر.

زینت علی علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام فرمود: «يَا عَلِيُّ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيْنَكَ بِزِينَةٍ لَمْ يَزِينِ الْعِبَادَ بِزِينَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهِ مِنْهَا، زَيْنَكَ بِالزُّهْدِ

فِي الدُّنْيَا، وَ جَعَلَكَ لَا تَرْزَأُ مِنْهَا شَيْئاً،
وَلَا تَرْزَأُ مِنْكَ شَيْئاً، وَ وَهَبَ لَكَ حَبَّ
الْمَسَاكِينِ، فَجَعَلَكَ تَرْضَى بِهِمْ أَتْبَاعاً، وَ
يَرْضَوْنَ بِكَ إِمَاماً؛ اِی علی! خداوند تو
را به زینتی آراسته است که بندگان
را به زینتی بهتر از آن نیاراسته است
و آن، زینت نیکان در نزد خداست
که همان زهد در دنیا است. خداوند تو
را چنان قرار داده که چیزی از دنیا
گردآوری نمی کنی و دنیا نیز چیزی از
تو بر نمی گیرد و نمی کاهد. خداوند به
تو محبت مستمندان را بخشیده و تو را
آن گونه قرار داده که از چنین پیروانی
خشنود شوی؛ آن ها نیز به پیشوایی
همچون تو خشنود باشند».

معیار حق گویی

حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک
الصحیحین با سند صحیح و معتبر
حدیث زیر را به نقل از حضرت علی علیه
السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله
وسلم نقل می کند: «قَالَ: يَعْتَنِي رَسُولُ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْيَمَنِ
فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعَثْتَنِي وَ أَنَا شَابٌ
أَقْضَى بَيْنَهُمْ وَ أَنَا لَا أَذْهِي مَّا الْقَضَاءُ،
فَضْرَبَ صَدْرِي ثُمَّ قَالَ (ص): «اللَّهُمَّ اهْدِ
قَلْبَهُ وَ ثَبِّتْ لِسَانَهُ» فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، مَا
شَكَكْتُ فِي قَضَاءِ بَيْنِ اثْنَيْنِ بَعْدُ؛ پیامبر
به من مأموریت داد که [جهت تصدی
امر قضاوت] به یمن بروم. عرض کردم:
چگونه در بین مردم یمن قضاوت کنم،
در حالی که جوان هستم و تجربه قضایی
ندارم؟ پیامبر دست بر سینه ام نهاد و
این دعا را در حق من کرد: «پروردگارا
قلبش را هدایت کن، و زبانش را بر حق
ثابت بگردان، [تا هم حق را بفهمد و هم
حق را بگوید]!» قسم به خدایی که دانه
را در دل خاک می شکافد" پس از دعای
پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در هیچ
قضاوتی شک و تردید نکردم».

طبق این روایت، علی علیه السلام به
برکت دعای پیامبر صلی الله علیه وآله
وسلم همواره به درستی قضاوت می کرد

و در هیچ موردی دچار شک و تردید
نمی شد.

دروازه حکمت

در صحیح ترمذی آمده است که پیامبر
اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:
«أَنَا دَارُ الْحُكْمَةِ وَ عَلَيَّ بَابُهَا؛ مَنْ خَانَهُ
دَانَشَم وَ عَلَيَّ دَرِ آن خَانَه اسْت».

مسلم است که هر کس بخواهد وارد
خانه ای شود، باید از در وارد گردد،
همان گونه که قرآن مجید در آیه ۱۸۹
سوره بقره نیز دستور داده است: «وَ أَتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا». بنابراین، هر کس
می خواهد به خزائن علم و دانش پیامبر
اسلام صلی الله علیه وآله وسلم راه یابد،
باید از علی علیه السلام آغاز کند، و کلید
این گنجینه را از او بطلبد.

معیار شناخت مؤمن از منافق

در حدیث مشهوری از ابوسعید خدری
می خوانیم: «منافقان را از طریق
عداوت با علی بن ابیطالب و سخنان
کینه توزانه ای که نسبت به آن حضرت
دارند می توان شناخت!»

این حدیث را حاکم حسکانی در شواهد
التنزیل از سه طریق نقل کرده است.
سیوطی نیز در تفسیر الدر المنثور این
حدیث را از ابن مردویه و ابن عساکر از
ابوسعید خدری نقل کرده است.

و در روایت دیگری از ابن مسعود نقل
می کند که می گفت: «مَا كُنَّا نَعْرِفُ
الْمُنَافِقِينَ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِلَّا بِبُغْضِهِمْ عَلَيَّ بَنَ
أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ما در زمان رسول
خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) منافقان
را تنها به وسیله بغض و عداوتشان با علی
بن ابیطالب علیه السلام می شناختیم».

راویان این حدیث و کتاب هایی که در
آن نقل شده منحصر به آنچه در بالا آمد
نیست؛ جابر بن عبدالله انصاری و ابوذر
غفاری نیز این حدیث را نقل کرده اند.

بزرگ ترین فضیلت امیرالمومنین
علیه السلام

این سخن را با گفته هایی، از «ابن ابی
الحدید» در این زمینه پایان می دهیم.
او در ذیل این فراز از خطبه، چنین
می گوید: «بدان که توحید و عدل و
مباحث شریف الهی [و معارف عقیدتی]
جز از کلام این مرد بزرگوار (علی علیه
السلام) شناخته نشده و کلمات بزرگان
صحابه غیر از او هیچ چیز از این حقایق را
تبیین نمی کند. اصولاً هرگز این مفاهیم
به فکر آن ها خطور نمی کرد، چرا که اگر
چنین بود، بیان می کردند و این فضیلت
به نظر من بزرگ ترین فضایل علی علیه
السلام است».

به راستی انسان تعجب می کند که این
هم فضائل بی مانند که شرق و غرب
جهان را فرا گرفته و کتب روایت و تفسیر
و تاریخ را پر کرده؛ چگونه توانست از
چنگال این دشمنان سرسخت بگذرد و
امروز به دست ما برسد.

این نیست جز یک مشیت و امداد الهی
برای روشن نگ داشتن نور حق در تمام
قرون و اعصار و اتمام حجت نسبت به
خلافت و ولایت علی علیه السلام بر تمام
نسل ها.

منابع:

۱. پیام قرآن.
۲. آیات ولایت در قرآن.

یک بررسی کوتاه و فشرده از وسیع‌ترین آئین جهان

حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی؛ مجله مکتب اسلام، آبان ۱۳۴۶، سال هشتم، شماره ۱۲.

چکیده:

در این مقاله کوشش شده است که بررسی کوتاه و در عین حال آموزنده‌ای از آئین بزرگ اسلام به اتکاء متون و مدارک اصیل اسلامی به عمل آید. مطالعه این مقاله هم برای مسلمانانی که می‌خواهند در یک بررسی اجمالی با روح تعلیمات وسیع و ارزنده اسلام آشنا شوند، و هم برای بیگانگان که فرصت مطالعه کتاب‌های مشروح اسلامی را ندارند مفید خواهد بود.

۱- شعاع اسلام در چه عصری درخشیدن گرفت؟

۲- دورنمایی از زندگی پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه واله وسلم)

۳- آنچه یک مسلمان باید به آن ایمان داشته باشد

۴- اسلام و مسائل اجتماعی و اصول انسانی

۵- طرز حکومت و قوانین مدنی در اسلام

۶- مراسم پرشکوه مذهبی مسلمانان
شعاع اسلام در چه عصری درخشیدن گرفت؟

جهان بر اثر دورافتادگی از تعالیم حیات‌بخشی که پیامبران الهی آورده بودند در تاریکی عمیق و وحشتناکی فرو رفته بود. سایه‌های شوم جهل و نادانی بر افکار مردم آن زمان سنگینی می‌کرد. همه‌جا فساد و گمراهی بود و بر اثر تحریف ادیان آسمانی به دست بشر آثار هدایت و سعادت از جامعه رخت بر بسته، حیرت و سرگردانی و نفاق و پراکندگی و خرافات و آداب و رسوم مضر و غلط بر همه‌جا حکومت می‌کرد. عربستان که نخستین شعاع اسلام از آنجا درخشید غرق در گمراهی و فساد و انحطاط عجیبی بود و از همه‌جا بوی خون می‌آمد. همچنان

که در (سوره جمعه، آیه ۲) می‌فرماید: «... و پیش از این در گمراهی آشکاری بودند». در آنجا قانونی وجود نداشت و تنها قانون مردم آنجا «عادات و رسومی» بود که از گذشتگان خود به ارث برده بودند و آن نیز چیزی جز مجموعه‌ای از خرافات و اوهام و هوس‌ها نبود؛ «... آنها فقط از خیالات و هوس‌ها پیروی می‌کنند ...».(سوره نجم، آیه ۱۲)

در قلب این شبه جزیره یعنی «حجاز» رئیس هر قبیله برای خود سلطان حکمرانی محسوب می‌شد؛ و به علت رقابت‌های کودکانه و گاهی احمقانه که میان قبائل بود همواره آتش جنگ‌های خونین در میان آنها روشن بود؛ «... به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد ... و شما بر لب حفره‌ای از آتش بودید ...».(سوره آل عمران، آیه ۱۰۳) و جنگ‌های آنها بیشتر صورت «غارگری» یا انتقام‌های وحشیانه داشت که گاهی کینه‌های آن را از نیاکان خود به ارث برده بودند. غالب مردان مسلح بودند و ترس و ناامنی در همه‌جا حکومت می‌کرد؛ «... در آن زمان لباس زیرین آنها "ترس" و لباس روئین "شمشیر" بود ...».(نهج البلاغه، خطبه ۷۸)

کثرت انشعاب قبائلی و پراکندگی فوق العاده آنان و جهل و نادانی شدید مردم، کوچک‌ترین مجالی به رشد افکار اصلاحی نمی‌داد. جنگ و خون ریزی قبائل به مقدادی زیاد و دامنه‌دار بود که زندگی روزانه مردم حجاز را به کلی فلج کرده بود و به همین دلیل و به حکم اجبار قراردادی باهم بستند که در چهار ماه از سال دست از جنگ بکشند و به کار تجارت و تهیه احتیاجات سال خود بپردازند؛ این چهار ماه را «ماه‌های حرام» می‌نامیدند و تدریجا به

صورت «سنتی» درآمد. به این ترتیب دو ثلث از سال را به جنگ و تنها یک ثلث را به صلح و آرامش تخصیص داده بودند. متأسفانه همین «سنت مقدس» نیز بارها شکسته شد و بازار معروف «عکاظ» که بزرگ‌ترین مرکز تجارت سالیانه آنها بود به میدان جنگ خونینی تبدیل گردید و شرح این جنگ‌ها که در تاریخ به «فجار» معروف شده، در بسیاری از تواریخ اسلام در حوادث دوران جاهلیت مذکور است (به کتاب بلوغ العرب، ج ۱، صفحه ۲۶۶ مراجعه شود) و گاهی نیز به میل خود، برای ادامه جنگ‌ها، آن را از موعد مقرر به تأخیر می‌انداختند؛ «تأخیر و تبدیل ماه‌های حرام از شدت کفر است ... گاهی ماهی را حلال و گاهی حرام می‌کنند ...».(سوره توبه، آیه ۲۷) مسیر افکار و زندگی مردم آن محیط به وسیله «منجمان خرافی» و «کاهنان» یعنی همان‌ها که مدعی بودند با شیاطین و ارواح مرمری تماس دارند و از حوادث آینده و امور پنهانی و سرنوشت هر کس باخبراند، تعیین می‌گردید، حتی بزرگان و رؤسای قبائل نیز در مشکلات به آنها پناه می‌بردند.

«زن» در اجتماع آنها ارزش و شخصیتی نداشت؛ و شاید به این دلیل بود که نمی‌توانستند در مهم‌ترین فصل برنامه زندگی آنان که «جنگ و غارت» بود به طور فعالانه‌ای شرکت کنند و لذا زنان از غالب حقوق اجتماعی محروم بودند و همچون کالای کم ارزشی دست به دست می‌گشتند. مثلاً می‌گفتند: «کسی که شمشیر بدست نمی‌گیرد حق ارث ندارد»، بلکه پس از فوت پدر، دخترها هم مانند سایر اموالی که از او مانده بود میان پسران تقسیم می‌گردید و آنها خواهران خود را شوهر می‌دادند (درحقیقت می‌فروختند) و پول مهریه آنها

را تملک می‌کردند.

دختران کوچک و بی گناه خود را به بهانه این که ممکن است در جنگ‌های دائمی قبیله‌ای بدست دشمنان اسیر شوند و از این راه احساسات ریاکارانه و دروغین ناموس دوستی آنها جریحه‌دار گردد، به طرز وحشیانه‌ای زنده زنده به زیر خاک می‌کردند؛ و این موضوع رفته رفته در میان عده‌ای به صورت سنتی درآمد و چون زن در آن محیط ارزش اجتماعی نداشت این عمل چندان مورد اعتراض قرار نمی‌گرفت و تولد یک دختر در یک خانواده مصیبت بزرگی محسوب می‌شد.(۱) ولی نباید فراموش کرد که فقر و گرسنگی، ترس از هزینه زندگی کودکان یکی دیگر از عوامل کشتار بیرحمانه آنان بود.(۲)

شراب و فحشاء و قمار و داستان سرائی و سرودن اشعار برای اثبات افتخارات موهوم و گاهی محضک و احمقانه، مهم‌ترین سرگرمی آنها محسوب می‌شد، و هرکدام سعی داشتند قبیله خود را سربلندترین مردم جهان معرفی کنند، و به این منظور گاهی دست یکدیگر را گرفته، کنار گورستان می‌بردند و هر یک تعداد قبور افراد قبیله خود را به رخ دیگری می‌کشیدند؛ «افتخار و مباهات به کثرت نفرات چنان شما را مشغول ساخت که به تماشای قبور مردگان رفتید (وبه وجود آنها مباهات نمودید)».

(تکائر، ۱ و ۲) بت‌پرستی با انبوهی از خرافات، آئین معروف و رایج آنها بود؛ بت‌ها درباریان و مقربان خداوند (زمر، ۳) و فرشتگان دختران او بودند (زخرف، ۱۹). برای بت‌ها قربانی می‌کردند و حل تمام مشکلات خود را از آنها می‌خواستند و در کارهای مهم با آنها مشورت می‌نمودند و چون بت‌ها زبانی نداشتند، برای کشف نظر آنها از فال بخصوصی به نام «زالام» مدد می‌گرفتند (زالام تیرهائی بود که روی آنها جمله «انجام بده» یا «انجام نده» نوشته بودند و آنها را در کیسه‌ای ریخته به هم می‌زدند و سپس یکی از آنها را بیرون آورده به عنوان «نظریه بت‌ها» به آن عمل می‌نمودند!) و گاهی برای پیروزی در

جنگ این مجسمه‌های بی‌روح را بازحمت زیاد به سوی میدان جنگ می‌کشیدند (جنگ «احد» شاهد گویای این مدعاست. در این جنگ بزرگ «هبل» و «عزی» را بر شتری پیشاپیش لشگر می‌کشیدند). هر قبیله‌ای برای خود بت جداگانه‌ای داشت و گاهی خدای قبیله دیگر به رسمیت نمی‌شناخت و برای او سجده نمی‌کرد! به همین جهت خانه «کعبه» که مقدس‌ترین مرکز مذهبی در حجاز و یادگار قهرمان توحید «ابراهیم(علیه السلام)» بود به صورت بتخانه مجلی درآمده بود و مراسم عبادت و نیایش به درگاه خدا را به طرز مضحکی با کف زدن‌ها و سوت کشیدن‌های ممتد برگزار می‌کردند.(انفال، ۳۵)

عده قابل توجهی از اعراب حجاز، در مدینه و اطراف آن، پیرو آئین مسیح و یهود بودند؛ به طوری که مسیحیت و یهودیت در آن شبه جزیره دو آئین رسمی و متداول بود ولی پیروی از این دو آئین تحریف شده موجب هیچ نوع اصلاح و تحول در جامعه عربستان نمی‌شد. تنها نقطه ضعیف و روشنی که در آن محیط تاریک و وحشت‌زا به چشم می‌خورد همان روح «سلحشوری» و «آزادگی» و «شهامت» به ضمیمه «مهمان‌نوازی سخاوت‌مندانه» که از خصائص آن جمعیت بیابان‌گرد بشمار می‌رفت، بود. به علاوه آنها وارث یکی از عالی‌ترین و وسیع‌ترین زبان‌ها و ادبیات جهان بودند که از روح شاعرانه و احساسات طبیعی دست نخورده‌ای مایه می‌گرفت؛ اما متأسفانه بواسطه فقدان رهبری صحیح، آن روح سلحشوری در قیافه جنگ‌های همیشگی قبائل، خودنمایی می‌کرد و این ادبیات عالی تنها در راه «عشق بازی» یا «تفاخرهای موهوم» و احیاناً «رجزهای میدان جنگ» به کار می‌رفت.

اروپا که مهم‌ترین قسمت‌های جهان آن روز را تشکیل می‌داد تازه وارد دوران تاریک «قرون وسطی» یعنی دوران جاهلیت آن منطقه شده بود. دوران جاهلیت عرب با ظهور اسلام و شکوفا شدن تمدن درخشان و چشم گیر اسلامی که درسایه تعلیمات

محمد(صلی الله علیه واله وسلم) بر سراسر شرق سایه گسترده، پایان یافت؛ ولی دوران جاهلیت اروپا(قرون وسطی) تا صدها سال بعد ادامه پیدا کرد و در طول این مدت که در حدود یک هزار سال ادامه داشت جهل و خرافات و جنایات بی رحمانه بر غالب مناطق اروپا سایه شوم و سنگینی افکنده بود. گمان می‌کنم صورتی که مورخان بزرگ غرب از جمله «ویل دورانت» و «آلبرماله» از وضع مردم اروپا در آن دوران در کتاب‌های خود ترسیم کرده اند ما را از هر گونه توضیحی بی‌نیاز می‌سازد. اگر اعراب در دوران جاهلیت دختران نوزاد خویش را زنده زنده به زیر خاک دفن می‌نمودند در اروپا در قرون وسطی هزاران نفر بی گناه -اعم از دانشمند و غیر دانشمند- را زنده زنده سوزاندند. اوضاع مذهبی و بدعت‌هایی از قبیل خدایان سه گانه، فروش اوراق «مغفرت‌نامه» و مبادله هزاران گناه با مبلغی جزئی پول که بر اثر تحریف مسیحیت واقعی پدید آمده بود نشانه دیگری از تاریکی این قرون است

روابط اجتماعی که بر پایه حکومت مطلقه مالکان اراضی و بردگی کامل طبقه زحمت‌کش قرار داشت به مراتب ظالمانه‌تر و ننگین‌تر از دوران جاهلیت عربستان بود. در سایر ممالک شرق نیز اوضاع از نظر افکار و روابط و آداب و رسوم اجتماعی در شدت انحطاط قرار داشت. بت‌پرستی یا نیایش در برابر آتش به شدت رواج داشت و مردم مهم‌ترین مرکز حل مشکلات زندگی خود را بت‌خانه‌ها و آتشکده‌های پرزرق و برق آن زمان می‌دانستند.

فاصله عجیب طبقات اجتماعی و استثمار طبقه‌ای به وسیله طبقه دیگر به صورت غم‌انگیزی در همه‌جا حکومت می‌کرد؛ تا آنجا که در زمان «نوشیروان» که به داد گستری معروف و ضرب المثل است فاصله طبقاتی آن چنان بود که خواندن و نوشتن برای طبقه زحمت‌کش و کشاورز و کارگر گناه نابخشودنی محسوب می‌گردید. این بود خلاصه‌ای از افکار و عقاید و عادات و رسوم و چگونگی زندگی جامعه‌ها در آستانه ظهور اسلام. در چنین عصر تاریک و سراسر

گمراهی بود که آفتاب اسلام درخشیدن گرفت و جهان را روشن ساخت.

دورنمایی از زندگی پیامبر بزرگ اسلام(صلی الله علیه واله وسلم)

محمد(صلی الله علیه واله وسلم) چهل سال تمام از عمر خود را درمیان چنان مردمی به سر برد ولی هرگز رنگ آن محیط را به خود نگرفت. او در سال ۵۷۱ میلادی در سرزمین «مکه» چشم به جهان گشود. پدرش «عبدالله» در حالی که هنوز نخستین ثمره ازدواج خود را با «آمنه» ندیده بود چشم از جهان بست. هنوز پیش از شش بهار از عمر محمد(صلی الله علیه واله وسلم) نگذشته بود که مادرش نیز دنیا را وداع گفت. این کودک یتیم تحت کفالت جد و عمویش درمیان انبوهی از مشکلات پرورش یافت و این وضع اثر خاصی در روح پاک و معصوم او گذاشت و تا پایان عمر پیوند مخصوصی میان او و محرومان اجتماع برقرار ساخت.

بیش از ۲۵ بهار از عمرش گذشته بود که با بانوی بیوه و محترمی از خانواده‌های سرشناس مکه به نام «خدیجه» که مجذوب و فریفته امانت و لیاقت او شده بود ازدواج نمود. باید توجه داشت که آن حضرت از سن ۲۵ سالگی تا ۵۰ سالگی یعنی تمام دوران جوانی و قسمتی از دوران کهولت خودرا تنها با این زن باوفا و فداکار که پانزده سال با او اختلاف سن داشت گذراند؛ ولی پس از وفات او درحالی که مبارزات شدید او با دشمنان، وی را کاملاً به خود مشغول ساخته بود به خاطر جلب حمایت طوائف مختلف عرب در پیش‌برد اهداف عالی خویش با چند زن از چند قبیله ازدواج نمود؛ زیرا معمول اعراب این بود که داماد را جزء قبیله خود می‌دانستند و مانند همه نفرات قبیله تا آخرین نفَس از وی دفاع می‌کردند. جالب توجه این که بیشتر این زنان افراد سالمندی بودند و از اینجا نکته اصلی ازدواج‌های متعدد او روشن می‌گردد.

بیش از چهل سال از عمر وی نگذشته بود که برای نخستین بار در کوه «حرا» در نزدیک مکه در حالی که مشغول نیایش به درگاه

خداوند و تفکر در اسرار آفرینش بود فرشته وحی بر او نازل گردید و نخستین آیات قرآن مجید را برای او خواند. او سه سال به طور نهانی به دعوت خود پرداخت و چون زمینه را کمی آماده ساخت آئین بزرگ خویش را با منطق نافذ و رسای خویش آشکار نمود و برای اصلاح مردم جهان رسماً قیام کرد. او هرگز درس نخوانده بود؛ بلکه اصولاً در آن محیط درسی نبود که وی آن را از استاد فراگیرد ولی با این حال به فرمان خداوند بزرگ پایه گذار علوم فراوانی در جهان شد.

فشار رؤسای بزرگ و ستمگر قبائل مکه که با ظهور آئین جدید، دوران حکومت خود را سپری می‌دیدند پس از سیزده سال مبارزه محمد را مجبور به هجرت به شهر معروف «یثرب» که بیش از ۴۰۰ کیلومتر از مکه فاصله داشت نمود. این شهر بعداً «مدینه النبی» یعنی شهر پیامبر نامیده شد. این مهاجرت فصل کاملاً نویی در تاریخ اسلام گشود و لذا مبدأ تاریخ اسلامی را تشکیل می‌دهد. از آنجا صدای محمد(صلی الله علیه واله وسلم) در مدت کوتاهی به تمام شبه جزیره عربستان پیچید و در سال یازدهم هجری(۶۳۴ میلادی) که او چشم از جهان بست اسلام سراسر عربستان را فرا گرفته بود. پیروانش با همان برنامه و با سرعت عجیبی در تمام نقاط جهان متمدن آن روز به پیش روی خود ادامه دادند و امروز ششصد میلیون از مردم جهان در زیر این پرچم بزرگ قرار دارند.

آنچه یک مسلمان باید به آن ایمان داشته باشد؟!

نخستین موضوعی که در تعلیمات اسلام به چشم می‌خورد مسئله «توحید» و یگانگی خدا است. در حقیقت می‌توان گفت اسلام اساس تمام تعلیمات خود را براین اصل قرار داده؛ تا آنجا که انحراف از این اصل را به هیچ وجه قابل بخشش و گذشت نمی‌داند. (۳)و لذا جمله «لااله الا الله» (معبودی جز خدای یکتا نیست) نخستین و مهم‌ترین شعار مسلمانان را تشکیل می‌دهد. بلکه قرآن صریحاً می‌گوید: این جمله شعار

اصلی تمام ادیان آسمانی بوده است.(۴) اسلام هر گونه شرک و مظاهر بت‌پرستی را که نشانه دوران جهل و نادانی بشر، و عامل مؤثری برای پراکندگی انسان‌هاست محکوم می‌کند. اسلام این روح «وحدت و یگانگی» را از دعوت به خداشناسی و پرستش، به تمام شئون زندگی کشانیده است. تمام جامعه بشریت را از هر نژاد و از هر قبیله و از هر منطقه جغرافیایی به عنوان یک خانواده معرفی می‌کند و همه مسلمانان جهان را به عنوان «برادر» یعنی نزدیک‌ترین پیوندی که میان دو انسان ممکن است پیدا شود یاد می‌کند. بهترین دلیل، اینکه مسلمانان عموماً یکدیگر را «برادر» خطاب می‌کنند و شعار «انما المؤمنون اخوة» یعنی: «افراد با ایمان برادر یکدیگرند» از شعارهای اصلی مسلمانان است که از متن قرآن گرفته شده است. و باز با الهام از همین روح «توحید» است که قرآن مجید صریحاً به مسلمانان دستور می‌دهد که میان پیامبران خدا فرق نگذارند، «و برای همه احترام قائل باشند»(۵) زیرا همه دارای یک هدف بودند و هریک در زمان خود رسالتی را که به عهده داشتند به خوبی انجام دادند. ولی اسلام را کامل‌ترین و آخرین ادیان آسمانی و پیامبر اسلام را بزرگ‌ترین و آخرین سفیر الهی معرفی(۶) و می‌گوید: اسلام آخرین آئین است که تمام افراد بشر موظفند از آن پیروی کنند.

اسلام «الله» خدای یگانه را چنین معرفی می‌کند

او به تمام اسرار زمین و آسمان، حوادث گذشته و آینده و اعمال و رفتار و اندیشه‌های بندگان خود واقف(۷) و ذره‌ای از رموز واسرار جهان هستی در برابر علم بی پایان او مکتوم و پوشیده نیست.(۸) او بر همه چیز تواناست(۹) و همه چیز در برابر قدرت بی انتهای او سهل و آسان است(۱۰) و هرچیز اراده کند فوراً انجام می‌گیرد(۱۱) درعین حال همه کارهای او از روی حکمت و حساب است(۱۲) او از همه بی نیاز(۱۳) و در عین حال نسبت به بندگان خود مهربان است(۱۴) او دیده نمی‌شود(۱۵) محل

معینی در زمین و آسمان ندارد(۱۶) بلکه در همه‌جا حاضراست و از ما به ما نزدیک‌تر می‌باشد.(۱۷)

او هیچ گونه شبه و مانند و فرزند و همسر ندارد و از این عوارض که مخصوص جهان ماده است به کلی پاک و منزّه است(۱۸) پیامبران خدا -حتی پیامبر اسلام و عیسی و موسی- بندگان برگزیده او هستند(۱۹) و انسان‌هایی همچون سایر افراد بشر بودند؛ جز اینکه روح آنها بقدری بزرگ و پاک و شایسته بود که از طرف خداوند «وحی» به آنها فرستاده می‌شد و از طریق این روابط مرموز با او مربوط بوده‌اند(۲۰) اسلام هدف بعثت پیغمبر اکرم و سایر پیغمبران را «تعلیم و تربیت»(۲۱) نجات از ظلمت‌های جهل و کفر و فساد و گرایش به نور ایمان و دانش، و درستی و پاکی(۲۲) و شستن کینه‌ها و عداوت‌ها از دل‌ها و پیوند محبت انسان‌ها با یکدیگر(۲۳) و تعمیم اصول عدالت و داد(۲۴) و بلاخره دمیدن روح انسانیت در افراد(۲۵) می‌داند. اسلام هرگز، مانند مسیحیت امروز نمی‌گوید که «کسی برای این آمده که قربانی گناهان ما بشود و کیفر اعمال خلاف ما را ببیند و ما از مجازات نجات یابیم» بلکه هدف برانگیخته شدن پیامبران را اصول عالی فوق می‌داند.

یکی دیگر از اصول مهم عقائد اسلامی عقیده به روز جزا و جهان دیگر است که معمولاً همراه با اعتقاد به «الله» (خدای یکتا) ذکر می‌شود.(۲۶) طبق این اصل تمام مردم جهان پس از مرگ و پایان زندگی در جهان دیگری به زندگی و حیات نوینی که مرحله کامل‌تری از این زندگی است باز می‌گردند و به حساب دقیق کارهای نیک و بد آن‌ها رسیدگی خواهد شد و طبق شایستگی‌هایی که در پرتو اعمال نیک خود در این جهان پیدا کرده‌اند پاداش نیک و یا بر اثر آلودگی‌هایی که بر اثر اعمال بد پیدا کرده‌اند مجازات و کیفر خواهند دید(۲۷) اسلام در سایه این اصل حس مسئولیت درونی را در همه پیروان خود بیدار ساخته است. اسلام می‌گوید هیچکس گناهکار از مادر متولد نمی‌شود(۲۸) بلکه همه با

فطرت پاک در این جهان قدم می‌گذارند، خدا راه سعادت را به همه نشان داده و این مردم هستند که راه خوب و یا بد را اختیار می‌کنند.(۲۹) هرکس در گروه اعمال و کردار خودش است و سعادت هر کس به دست خود اوست(۳۰) هیچ کس به جرم دیگری مجازات نمی‌شود(۳۱) و هیچ کس جز خدا گناه کسی را نمی‌تواند ببخشد.(۳۲) این بود خلاصه‌ای از عقائد یک مسلمان که مسلمانان فشرده این عقائد را در مراسمی که به نام «نماز» همه روزه به‌جا می‌آورند و یاد آور می‌شوند و یکی از نکات جالب این عقائد خالی بودن آنها از هر نوع ابهام و پیچیدگی و مطالب نامفهوم است.

اسلام و مسائل اجتماعی و اصول انسانی

در این قسمت اسلام اصول مهمی را پی ریزی کرده است؛ از جمله:

۱. احیاء ارزش‌های انسانی

اسلام از محیطی طلوع کرد که شخصیت افراد در آن محیط تنها بر محور ثروت، داشتن شتران زیاد، نخلستان‌های فراوان، زر و زیور و همچنین داشتن قبیله‌ای بزرگ و غارتگر و یا شخصیت پدران و نیاکان قبیله دور میزد. تا آنجا که به پیامبر اسلام که در آغاز کودکی یتیم و تهی‌دست بود ایراد گرفتند و نبوت او را قبول نداشتند زیرا به عقیده آنان فاقد شخصیت لازم بود!(۳۳) ولی اسلام محور شخصیت را به کلی دگرگون ساخت و ارزش وجودی انسان را در افکار و اندیشه‌های بلند، دارا بودن روح پاک و ملکات فاضله انسانی و پرهیز از گناه و آلودگی‌ها معرفی نمود.(۳۴) و به این ترتیب خط بطلان بر افتخارات موهوم نژادی و امثال آن کشید.(۳۵) به همین دلیل پس از ظهور اسلام ثروتمندان ستمگر و رؤسای بی‌رحم و سنگ دل قبائل که نمونه‌های بارز شخصیت آنروز محسوب می‌شدند، از صحنه اجتماع به کلی کنار زده شدند و جمعی از طبقات پائین حتی عده زیادی از کنیززادگان و یا بردگان سابق که لیاقت داشتند جای آنها را گرفته و در پرتو لیاقت ذاتی خویش به عالی‌ترین مناسب اجتماعی

راه یافتند. سلمان فارسی دوست نزدیک و مشاور پیامبر که زمانی به استانداری مدائن نیز رسید نخست برده فقیری بیش نبود و امثال او در تاریخ اسلام فراوانند. این واقع‌بینی تعلیمات اسلام موجب شکوفا شدن استعدادهای درونی افراد، و پرورش شخصیت‌های بزرگ علمی و سیاسی و اخلاقی در جوامع اسلامی گردید، و پایه اصلی یک نهضت بزرگ انسانی را تشکیل داد.(۳۶)

۲. آزادی و مساوات

اصل دیگر اجتماعی و انسانی که اسلام برای جهان انسانیت به ارمغان آورد مسئله «آزادی» و «مساوات» بود. پیغمبر اسلام می‌فرمود: «من برای این آمدم که غل و زنجیرها را از شما بردارم»(۳۷) و شمارا عزیز و سربلند سازم. او می‌فرمود: «ستم بر کارگران، و پایمال کردن حقوق زنان، و سلب آزادی از مردم سه گناه بزرگ است که هرگز بخشوده نخواهد شد».(۳۸) او به پیروان خود این حقیقت را تأکید می‌کرد که توجه داشته باشند: «خداوند همه آنها را آزاد آفریده است» و باید بکوشند تا بنده و برده دیگری نشوند.(۳۹) انسان فروشی را یکی از بدترین کارها معرفی کرد(۴۰) و یک برنامه وسیع و دقیق برای آزادی تدریجی غلامان و بردگان طرح نمود؛ زیرا او می‌دانست اگر حکم آزادی فوری آنها صادر گردد بسیاری از بردگان بی پناه در معرض تلف قرار خواهند گرفت. علاوه بر این بردگی در اسلام مفهوم سابق خود را از دست داده بود. برده یک انسان بود و دارای تمام حقوق انسانی، همانطور که گفته شد به جایی رسید که بردگان در عالی‌ترین پست‌های اجتماعی نفوذ کردند.

روی همین اصول، اسلام پناهگاه عظیمی بود برای توده‌های وسیع و زحمت‌کش اجتماع که در آن موقع به دردناک‌ترین وضعی زندگی می‌کردند. و به همین دلیل نخستین دسته‌ای که به پیامبر(صلی الله علیه واله وسلم) ایمان آوردند همین عده بودند. تا آنجا که این موضوع مورد اعتراض

شدید ثروتمندان و رؤسای متنفذ قبایل قرار گرفت؛ ولی خداوند به پیغمبر خود تأکید کرد که به اعتراض آنان کوچک‌ترین وقعی نگذارد.(۴۱) اسلام هرگز اجازه نمی داد منافع اکثریت اجتماع فدای مطامع عده معدودی که همه چیز را در اختیار دارند شود.(۴۲) اسلام اهمیت شایان توجهی به آزادی فکری بشر می‌دهد و لذا در بسیاری از آیات قرآن مردم را به «تفکر» دعوت می‌کند. مساوات اسلامی به معنی مساوات در یک جامعه کمونیستی نیست چه اینکه این معنی با اصل «آزادی بشر» که اسلام طرفدار آن است مغایرت دارد، بلکه مساوات اسلامی به معنی برابری عموم افراد اجتماع و همه طبقات و تمام نژادها و رنگ‌ها در حقوق انسانی و در برابر تمام قوانین اجتماعی و مدنی و جزائی است.(۴۳)

۳. شرکت در اداره امور اجتماع

اسلام به همه پیروان خود حق می‌دهد که به طور مساوی در اداره امور اجتماع خود شرکت جویند. دو دستور مهم اسلامی «امر به معروف» و «نهی از منکر» یا «دعوت به حق و مبارزه با فساد» نموداری از این حقیقت است.(۴۴) پیامبران اسلام با اینکه برگزیده خدا بود هنگام انجام کارهای مهم اجتماعی با مردم مشورت می‌کرد و همه را یک‌سان در مشورت شرکت می‌داد.(۴۵) قابل توجه این‌که دستورات اجتماعی اسلام در قرآن معمولاً با جمله «ای مردم» و «ای افراد باایمان» آغاز می‌شود؛ و این خود شاهد زنده‌ای بر شرکت دادن عموم افراد در وظائف اجتماعی است؛ ولذا پیامبر صریحاً می‌گوید: «بار وظائف اجتماعی به دوش همه افراد است».(۴۶) ونیز می‌فرمود: «کسی که به فکر بهبود جامعه اسلامی نباشد مسلمان نیست».(۴۷)

۴. حل مشکل نژاد

اسلام با این تعلیمات عالی و درعین حال ساده خود مشکل بزرگ «نژاد» راکه جهان امروز هنوز لاینحل مانده است حل نمود؛ و باید توجه داشت این برنامه را در میان مردمی اجرا کرد که در نژاد پرستی نمونه

بودند.

۵. مبارزه با «فاصله طبقاتی»

اسلام با این که اصل «مالکیت فردی» را برای حفظ «عدالت» و «آزادی» و «تشویق به توسعه فعالیت‌های اقتصادی»، محترم شمرده، از طغیان و تراکم سرمایه که موجب فاصله طبقاتی می‌شود به شدت جلوگیری نموده است. نخست اینکه «رباخواری» را به هر شکل و به هرصورت تحریم کرده، تا آنجا که آن‌را «اعلان جنگ با خدا» معرفی نموده است.(۴۸) و از طرف دیگر به وسیله قانون وسیع «ارث» اموال متراکم را در میان افراد بیشتری پخش کرده، و از طریق قانون «خمس» که یک نوع «مالیات بر درآمد» اسلامی است و قانون «زکوّه» که غالباً جنبه «مالیات بر ثروت» دارد برای بهبود حال طبقات پائین اجتماع و مبارزه با تراکم سرمایه(۴۹) اقدام نموده است. تا آنجا که می‌گویند وجود یک فقیر در سراسر کشورهای اسلامی دلیل بر عدم وظیفه شناسی ثروت مندان می‌باشد! اسلام «احتکار» را به شدت تحریم کرده، و از طریق تشویق به «وقف» و طرق دیگر به ازدیاد «اموال عمومی» یعنی اموالی که متعلق به شخص خاصی نیست کمک نموده است. اسلام پیروان خود را تشویق فراوان به کارهای تولیدی، مانند: زراعت، دامداری و انواع صنایع، و همچنین تجارت کرده است و پیشوایان بزرگ اسلام در بسیاری از این امور پیشقدم بوده اند.

۶. احیاء شخصیت «زن»

اسلام به «زنان» و مخصوصاً «مادران» شخصیت فوق‌العاده داده؛ تا آن‌جا که تواضع در برابر مادر را کلید بهشت می‌داند.(۵۰) و برای زنان حقوق مساوی با مردان –جز در مواردی که اختلاف ساختمان طبیعی زن و مرد ایجاد تفاوت‌هائی می‌کند– قرار داده و سبب حقوق زنان را گناه غیر قابل بخشش معرفی نموده است.

طرز حکومت و قوانین مدنی در اسلام

اسلام برخلاف بسیاری از مذاهب موجود، دیدگاه خود را منحصر به یک سلسله اصول

کلی اخلاقی و معنوی و مراسم مذهبی نمی‌کند؛ بلکه به تمام شئون زندگی و روابط انسان‌ها در تمام جنبه‌های مادی و معنوی نظر‌افکنده‌واصولی برای سعادت بشر در تمام این جهات وضع کرده است. به همین دلیل قوانین معدنی وسیعی در اسلام وجود دارد که می‌تواند جواب‌گوی تمام نیازمندی‌های اجتماعی و حقوقی بشر باشد، اما باید توجه داشت که زیربنای این قوانین را اصل «حق و عدالت و پیشرفت انسان درسایه ایمان به خدا و حفظ اصول اخلاقی» تشکیل می‌دهد. (۵۱) اسلام پایه‌گذار یک سیستم حکومت جهانی بر اساس عدالت و حفظ منافع تمام بندگان خداست؛ و به همین دلیل مرزهای جغرافیایی، نژادی و طبقاتی در اسلام ابدأ مفهومی ندارد بلکه همه را عضو یک خانواده و عضو یک پیکر می‌داند.(۵۲)

اسلام در عین دعوت عمومی جهان انسانیت به سوی این آئین پاک، اصل همزیستی را با تمام ادیانی که ریشه آسمانی داشتند (گرچه بعداً تحریف شده‌اند) محترم می‌شمارد(۵۳) و هیچ‌گونه تحمیل عقیده و اکراه و اجبار در مسائل مذهبی را تجویز نمی‌کند(۵۴) و به جای آن دستور به تفکر و تدبر و پیروی از منطق و عقل می‌دهد.(۵۵) ولی دربرابر آئین «بت‌پرستی» هیچ گونه انعطافی نشان نمی‌دهد و آن را به هرشکل و به هرصورت محکوم می‌کند. درعین حال برای حفظ استقلال کشورهای اسلامی، به هر مسلمانی –بدون استثناء– دستور می‌دهد که به هنگام خطر و تهدید از طرف دشمنان با تمام قوا از مرزهای خود دفاع کنند و شهادت در این راه را یکی از بزرگ‌ترین افتخارات می‌شمرد، و تأکید می‌کند همه گونه آمادگی‌های لازم و سلاح‌های مختلف را قبلاً فراهم سازند تاغافل‌گیر نشوند. ولی با این حال تصریح می‌کند که هدف از تهیه سلاح و تجهیزات و آمادگی‌های جنگی خونریزی و کشتار بشر نیست؛ بلکه منظور ترسانیدن و عقب‌راندن دشمن می‌باشد(۵۶) و لذا به مجرد تمایل دشمنان به صلح واقعی دستور صلح می‌دهد. (۵۷) علاوه بر این اسلام دستور می‌دهد که هرگاه جنگی در میان مسلمانان و دشمنان

آنها واقع شود باید درمیان جنگ اصول انسانی و جوان‌مردی را رعایت کند.(۵۸) مخصوصاً درباره خوش رفتاری با اسیران تأکید فروانی نموده است.(۵۹)

مراسم پر شکوه مذهبی مسلمانان

هدف اصلی از مراسم مذهبی اسلامی مانند نمازهای پنجگانه روزانه و روزه ماه مبارک رمضان و حج بیت الله، بیداری و پرورش روح و رشد ملکات فاضله انسانی، و جلوگیری از گناه و انحراف از حق و بالاخره توجه به خدا است؛ و گاهی به جای همه این عبارت جمله «نزدیکی به خدا» به کار برده می‌شود.(۶۰) این اصول در تمامی عبادات اسلامی رعایت شده است. در مراسم پرشکوه عبادات اسلامی موضوع نظافت، سادگی و دوری از زرق و برق‌های مادی، و حذف امتیازات طبقاتی کاملاً مورد توجه می‌باشد. مثلاً در مراسم نمازهای روزانه همه مسلمانان حتی سلاطین و رؤسای جمهور و مردم عادی در یک صف و بدون کوچک‌ترین امتیاز رو به درگاه خداوند یگانه می‌آورند و با عبارات کوتاه، پرمعنی و آهنگ‌دارِ مخصوصی او را نیایش می‌کنند. و برای حفظ اصالت این مراسم و هم تحکیم وحدت ملل اسلامی، دستور داده شده که همه با لغت واحدی –یعنی زبان عربی که زبان اصلی قرآن و از جامع‌ترین زبان‌های دنیاست– این مراسم را برگزار می‌کنند.

از اینها گذشته در مراسم مذهبی اسلامی توجه خاصی به اجتماع شده است؛ بهترین نمازها آن است که به صورت دسته جمعی (نمازجماعت) برگزار شود. در مراسم نماز جمعه که در روزهای جمعه تشکیل می‌گردد تمام مسلمانانی که در یک شهر زندگی می‌کنند (تا شعاع ۶ کیلومتر) موظف مهم دیده می‌شود. (۲۴) ما پیامبران خود را با دلائل آشکار و کتاب آسمانی و قانون فرستادیم تا مردم اصول عدالت را برپا دارند.(حدید، ۲۵) ای افراد بسا ایمان دعوت خدا و پیامبران را اجابت کنید، آن گاه که شما را به سوی حیات و زندگی دعوت می‌کند.(انفال، ۲۴) تنها در سوره «بقره» درهفت مورد ایمان به خدا و روز جزا همدوش یکدیگر ذکر شده است. (۲۷) تقریباً درتمام صفحات قرآن بحث یا اشاره ای به این اصل مهم دیده می‌شود. (۲۸) مسیحیت کنونی معتقد است که همه مردم گناهکار از مادر متولد می‌شوند و بار گناه نخستین انسان به دوش هر یک هست و به وسیله «غسل تعمید» آموزش گناه را تحصیل می‌نماید.(قافوس مقدس، ص ۲۵۷ و مذاهب بزرگ، ص ۹۹) (۲۹) ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شکرگزاری کند و بپذیرد یا کفران نماید.(دهر، ۳) (۳۰) هر کس در گرو عمل خویش است.(طور، ۲۱) (۳۱) و هیچ کس مسئول گناه دیگری نیست.(انعام، ۱۶۴) (۳۲) کیست جز «خدا» که گناه بندگانش را می بخشد؟(آل عمران، ۱۲۹) (۳۳) و گفتند: [اگر قرآن از طرف خداست] چرا بر یکی از مردان بزرگ اُوُتُروتمند[مکّه و طائف نازل نگردید؟](زخرف، ۳۰) (۳۴) گرمی‌ترین شما در پیشگاه خدا پرهیزکارترین شماست.

این اجتماع بزرگ روح مساوات و برابری اسلامی، همچنین سادگی و حذف امتیازات بیش از همه‌جا نمایان است.

پی نوشت:

(۱). هنگامی که یکی از آنها مژده داده می‌شد که نوزاد دختری نصیب اوشده رویش سیاه و آتش خشم در دل او شعله‌ور میگردد، و بواسطه این خیر بدا از مردم پنهان می‌شد و (نمی دانست) آیا با تحمل خواری او را نگاه دارد یا اینکه در دل خاک پنهانش سازد؟! چه حکم بدی داشتند.(نحل، ۶۰ و ۶۱)

(۲). فرزندان خود را از بیم تنگ‌دستی و فقر نکشید، ما شما و ایشان را روزی می‌دهیم، چه اینکه کشتن آنها گناه بزرگی است.(اسراء، ۲۴)

(۳). خداوند هرگز کسی راکه برای او شریک قائل شود نخواهد بخشید.(نساء، ۱۱۶)

(۴). ای پیروان کتب آسمانی باینبد به سوی یک گفتار و هدف مشترک در میان ما و شما و آن اینکه جز خدای یگانه را نپرستیم. (آل عمران، ۵۷)

(۵). مؤمنان، به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و تمام پیامبران او ایمان آوردد و گفتار آنها اینست که میان هیچ یک از پیامبران او فرقی نمی گذاریم.(بقره، ۲۸۵)

(۶). محمد(ص) فرستاده خدا و ختم کننده پیامبران بود.(احزاب، ۴۰)

(۷). چشم هائی که به خیانت گردش می‌کند می‌داند و از اسرار درون سینه ها باخبر است.(غافر، ۱۹)

(۸). هیچ چیز در زمین و آسمان برخدا مخفی نمی‌ماند.(آل عمران، ۵)

(۹). حکومت انسان و زمین و آنچه در آنهاست از آن خدا می‌باشد و او بر همه چیز قدرت دارد.(بقره، ۱۲۰)

(۱۰). هیچ چیز در زمین و آسمان او را ناتوان نمی‌سازد.(فاطر، ۴۴) (۱۱). فرمان او تنها این است که هر گاه چیزی را اراده کند می‌گویند، موجود باش فوراً موجود می‌شود.(یس، ۱۱)

(۱۲). و خداوند دانا و حکیم است.(نساء، ۱۱)

(۱۳). و خدا از تمام جهانیان بی نیاز است.(آل عمران، ۹۷)

(۱۴). خداوند نسبت به همه مردم مهربان و رحیم است.(بقره، ۱۴۳) (۱۵). چشم ها او را نمی‌بیند ولی او چشم ها را می‌بیند.(انعام، ۱۰۳)

(۱۶). هر کجا باشید او با شماست.(حدید، ۴)

(۱۷). ما به انسان از رگ گردن او باو نزدیک تریم.(ق، ۲۶)

(۱۸). او از کسی متولد نشده و کسی نیز از وی تولد نیافته (و فرزند و همسری ندارد) و هیچ شبیه ومائندی برای او نیست.(سوره توحید) (۱۹). سپس کتاب آسمانی را به بندگان برگزیده خود دادیم.(فاطر، ۳۲)

(۲۰). من انسانی مثل شما هستم که وحی بر من فرستاده می‌شود. (کهف، ۱۱)

(۲۱). او خدائی است که از میان مردم درس نخوانده کسی را برانگیخت تا کتاب آسمانی بر آنان بخواند و آنها را تربیت کند وتعلیم دهد.(جمعه، ۲)

(۲۲). این کتابی است که بر تو فرستادیم تا مردم را در پرتو آن از «ظلمت ها» به سوی «نور» رهبری کنی.(ابراهیم، ۱)

(۲۳). او در میان دل های مومنان ایجاد الفت و محبت کرد.(انفال، ۶۲)

(۲۴). ما پیامبران خود را با دلائل آشکار و کتاب آسمانی و قانون فرستادیم تا مردم اصول عدالت را برپا دارند.(حدید، ۲۵)

(۲۵). ای افراد بسا ایمان دعوت خدا و پیامبران را اجابت کنید، آن گاه که شما را به سوی حیات و زندگی دعوت می‌کند.(انفال، ۲۴) (۲۶). تنها در سوره «بقره» درهفت مورد ایمان به خدا و روز جزا همدوش یکدیگر ذکر شده است.

(۲۷). تقریباً درتمام صفحات قرآن بحث یا اشاره ای به این اصل مهم دیده می‌شود.

(۲۸). مسیحیت کنونی معتقد است که همه مردم گناهکار از مادر متولد می‌شوند و بار گناه نخستین انسان به دوش هر یک هست و به وسیله «غسل تعمید» آموزش گناه را تحصیل می‌نماید.(قافوس مقدس، ص ۲۵۷ و مذاهب بزرگ، ص ۹۹)

(۲۹) ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شکرگزاری کند و بپذیرد یا کفران نماید.(دهر، ۳)

(۳۰) هر کس در گرو عمل خویش است.(طور، ۲۱)

(۳۱) و هیچ کس مسئول گناه دیگری نیست.(انعام، ۱۶۴)

(۳۲) کیست جز «خدا» که گناه بندگانش را می بخشد؟(آل عمران، ۱۲۹)

(۳۳) و گفتند: [اگر قرآن از طرف خداست] چرا بر یکی از مردان بزرگ اُوُتُروتمند[مکّه و طائف نازل نگردید؟](زخرف، ۳۰)

(۳۴) گرمی‌ترین شما در پیشگاه خدا پرهیزکارترین شماست.

(حجرات، ۱۲)

(۳۵). ای مردم همه شما را از یک پدر و مادر آفریدیم و اینکه شما را به تیره ها و قبیله ها تقسیم کردیم تنها برای این است که شناخته شوید. هیچ نژاد و قبیله ای را بر دیگری افتخاری نیست.

(حجرات، ۱۲)

(۳۶). برای اطلاع بیشتر از عظمت خیره کننده تمدن اسلامی به کتاب های فراوانی که به دست مورخان مسیحی و اسلامی در این زمینه نگاشته شده مراجعه شود.

(۳۷). او بارهای سنگین و غل و زنجیر ها را از پیروان خویش برمی‌دارد.(اعراف، ۱۵۷)...

(۳۸). سه کس هستند که هرگز بخشوده نخواهد شد: کسی که حق کارگری را به ستم از او بگیرد، و کسی که مهریه همسر خود را نپردازد و کسی که شخص آزادی را به صورت برده بفروشد.(پیغمبر اکرم (ص))

(۳۹). بنده دیگری مباحش، خدا تو را حر قرار داده است.(نهج البلاغه، از وصایای علی(ع) به فرزندش)

(۴۰). بدترین مردم کسی است که برده فروشی کند.(پیغمبر اکرم(ص))

(۴۱). و نفس خود را همراه کسانی دار که صبحگاه و شامگاه پروردگارشان را می‌خوانند در حالی که پیوسته خستودی او را می‌طلبند. و مباد که هر دو شمشت از آنها (به شخص دیگر و چیز دیگر) منصرف شود که زینت و آرایش زندگی دنیا را طالب باشی، و از کسی که قلب او را (به خاطر سابقه طغیانش) از یاد خود غافل کرده ایم و از هوا و هوس پیروی می‌کند و کارش اسراف و تجاوز (از حدود خداوند) است اطاعت مکن.(کهف، ۲۸)

(۴۲).... با نارضایتی توده مردم، خشنودی اقلیتی از خواص بپهوده است ولی با رضایت آن ها نارضایتی اقلیت قابل بخشش می‌باشد ... زیرا شئون دین و رکن عمده اجتماع و نیروی ذخیره در برابر دشمنان همین توده مردمند، به خواسته های آن ها توجه کن و قلب تو با آنها باشد.(نهج البلاغه، از فرمان حضرت علی(ع) به مالک اشتر)

(۴۳). هیچ افتخاری عرب بر عجم ندارد، و نه عجم برعرب، نه سفید پوست بر سیاهپوست، ونه سیاه پوست بر سفید پوست مگر در سایه تقوی.(پیغمبر اکرم(ص))

(۴۴). کسی که امر به معروف و نهی از منکر را با دست و زبان و دل ترک گوید مرده ای بین زنده هاست.(نهج البلاغه، از کلمات قصار) (۴۵). در کارها با آن ها مشورت کن.(آل عمران، ۱۵۹)

(۴۶). همه شما شبان و نگهبان مردم هستید و در مقابل این وظیفه مسئولید.(پیغمبر اکرم (ص))

(۴۷). کسی که صبح کند و به فکر امور مسلمانان نباشد مسلمان نیست.(پیغمبر اکرم(ص))

(۴۸). اگر دست از «رباخواری» برنمی‌دارید اعلان جنگ با خدا و پیامبرش دهید.(بقره، ۲۷۷)

(۴۹). کسانی که طلا و نقره می‌اندوزند و در راه خدا اتفاق نمی‌کنند آنها را به عذاب درد ناکی بشارت ده.(توبه، ۳۴)

متعلق به شخص خاصی نیست، کمک نموده است.

(۵۰). بهشت زیر پای مادران است.(پیغمبر اکرم(ص))

(۵۱). تألیف هزاران کتاب بزرگ درباره «فقه اسلامی» که موضوع بحث همه آنها حقوق مدنی «جزائی» و طرز حکومت اسلامی و مانند آنست گواه زنده این مدعاست.

(۵۲). افراد با ایمان همه به منزله اعضاء یک پیکرمی‌باشند.(پیغمبر اکرم(ص))

(۵۳). در فقه اسلامی فصلی درباره «اهل ذمه» (هم پیمان) هست که در آن دستورهای صریح اسلام درباره «همزیستی مسالمت آمیز» با همه پیروان ادیان آسمانی (مگر در آنجا که ازدر خصومت یا خیانت با مسلمانان در آیند) تشریح گردیده است.

(۵۴). هیچ گونه اکراه و اجباری در مذهب نیست.(بقره، ۲۵۶)

(۵۵). من تنها شمارا به یک موضوع اندرز میدهم و آن اینکه همه دسته جمعی یا مفرداً برای خدا قیام کنید و اندیشه و فکر خویش را به کاراندازید.(سبا، ۴۶)

(۵۶). هر گونه نیروئی از قدرت دارید برای مقابله با دشمن فراهم سازید... تا از این راه دشمنان خدا و اجتماع خود را بترسانید (و بر سر جای خود بنشینید).(انفال، ۶۰)

(۵۷). هرگاه آنها تمایل به صلح نشان دهند تو نیز از در صلح درآی.(انفال، ۶۱)

(۵۸). هنگامی که از شما مسلمانان آماده میدان جنگ می‌شد پیغمبر به آنها می‌فرمود: مواظب باشید خیانت نکنید، بدن دشمن را پس از کشتن مثله ننمایید، پیمان شکنی نکنید پیران و کودکان و زنان را به قتل نرسانید، متعرض رهبانان مشوید، درختان را جز موارد ضرورت قطع ننمایید... زراعت ها را آتش نزنید، چهار پایان را جز در مورد اجبار و برای ضرورت قوت لازم نکشید، هرگز آب آشامیدنی دشمن را مسموم نسازید.

(۵۹). اطعام اسیران و نیکی کردن به آنها از حقوق واجب اسیران است؛ اگرچه اسیری باشد که محکوم به اعدام شده باشد و بخواهند او را فردا اعدام نمایند.(علی(ع))

(۶۰). نماز انسان را از کارهای زشت و ناپسندیده یاز می‌دارد. (عنکبوت، ۴۵) نماز را برپا دار تا به یاد من باشی.(طه، ۱۴) نماز موجب قرب معنوی افراد پرهیزکار به خدا است.(پیغمبر اکرم(ص))

«کشتی نجات: چهل حدیث ناب از سخنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم»



سیری در کتاب «کشتی نجات: چهل حدیث ناب از سخنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم» اثر ارزشمند حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی)

نشر احادیث و سخنان معصومین علیهم السلام از عصر آن بزرگواران مورد اهتمام شیعیان و پیروانشان عموماً، و علما و دانشمندان خصوصاً بوده، و آن را یک وظیفه می دانستند و بر همین اساس کتاب های فراوانی در طول تاریخ به رشته ی تحریر در آمده است. مجموعه حاضر سلسله مباحث اخلاقی مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله) از سخنان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است، که شامل چهل حدیث ناب به همراه ترجمه و شرح جامع آن می باشد.

انگیزه تألیف اثر

نوشتن چهل حدیث، به دلیل روایات متعددی که بر اهمیت این کار تأکید و توصیه کرده، [۱] برجستگی خاصی داشته و در طول تاریخ بسیاری از بزرگان اقدام به این کار نموده اند، [۲] که اربعین مرحوم شیخ بهایی و چهل حدیث امام خمینی (رحمه الله) از جمله معروف ترین آن هاست.

بر اساس همین سنت حسنه سلف صالح، از مباحث اخلاقی مرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله) که روزهای چهارشنبه، در مسجد اعظم توسط حضرت استاد (حفظه الله) بیان شده چهل حدیث ناب از سخنان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) انتخاب و پس از تحقیق و تتبع کافی پیرامون

مطالب و اسناد آن و ویراستاری لازم، در قالب کنونی به زیور طبع آراسته شده و در اختیار شیفتگان و علاقمندان به معارف نبوی قرار گرفته است.

امید است تا حضرت استاد نیز مشمول روایات اربعین شده، و خوانندگان محترم از سفره پربرکت کلمات نورانی پیامبر اعظم (ص) بهره مند گردند و همگی در سایه فراگیری و عمل به دستورات پیامبر اکرم (ص)، آن هادی بشریت، به سعادت‌مندی و عاقبت به خیری رهنمون گردند.

ساختار اصلی کتاب

ساختار کتاب در قالب مقدمه و عناوین چهل گانه به رشته تحریر درآمده که عناوین آن به شرح ذیل است: ۱. نظام ارزشی ۲. هوی و هوس، سلاح برنده شیطان ۳. برتری یک دانشمند بر هزار عابد! ۴. سعادت‌مند چه کسی است؟ ۵. چرا هوی و هوس را هوی نامیده اند؟ ۶. عنوان صحیفه مؤمن ۷. نگرانی های پیامبر رحمت ۸. چهار اصل مهم اخلاقی ۹. بدهی و وابستگی ۱۰. عقایدمان را از کجا بگیریم؟ ۱۱. ارزش سخن حکمت آمیز ۱۲. آثار هدیه دادن ۱۳. نشانه های هشت گانه مؤمن ۱۴. طعم ایمان ۱۵. پاداش شهادت به یگانگی خداوند ۱۶. پرگویی عامل قساوت قلب ۱۷. اهمیت فراوان امانت! ۱۸. فرزند صالح، عامل سعادت ۱۹. سه نشانه یقین ۲۰. ملاک شناختن مسلمان واقعی ۲۱. وظایف روزه داران ۲۲. رأفت و خشونت ۲۳. شرائط ورود به بهشت ۲۴. حقوق متقابل والدین و فرزندان ۲۵. ارزش پرستاری ۲۶. قدر نعمت های الهی را بدانیم ۲۷. خطر زبان ۲۸. راه رسیدن به علم الهی! ۲۹. معیار

ارزش ها ۳۰. غفلت از مرگ ۳۱. برترین مقام در روز قیامت ۳۲. وظیفه مبلغان دین ۳۳. انتظار بلا! ۳۴. سؤال از شب قدر ۳۵. بدترین مسلمانان! ۳۶. مؤمن و مسلم و مهاجر ۳۷. معیار مباهات ۳۸. طالب علم همنشین با پیامبران ۳۹. نورانی شدن خانه ها با تلاوت قرآن ۴۰. قدر لحظات زندگی ات را بدان!

ویژگی های اثر

کتاب «کشتی نجات: چهل حدیث ناب از سخنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم» دارای ویژگی های متعددی از جمله امور زیر هستند:

۱. بیان معظم له ساده و روان و قابل فهم برای همگان است.
۲. برای مضامین روایات، تحلیل عقلی قابل قبولی ارائه شده است.
۳. ارتباط بین جملات به ظاهر جدای روایات، به خوبی تبیین شده است.

۴. در بسیاری از موارد مفهوم روایات توسعه داده شده و معنای گسترده تر و فراگیرتری پیدا کرده است.

۵. احادیث به روزرسانی و کاربردی شده است.

۶. پیام های روایات موشکافی و تحلیل شده و شنوندگان و خوانندگان دعوت به آن شده اند.

۷. نکات علمی جدید و جالبی از روایات استخراج شده است.

۸. اگر میان روایت مورد بحث و دیگر روایات یا قواعد مسلم و اصول کلی دین و مذهب، به ظاهر تعارضی وجود داشته باشد، با بیان شیوای استاد برطرف شده است.

۹. روش طرح مباحث اخلاقی استاد پیرامون روایات مورد بحث، به گونه ای زیبا و پرجاذبه است که شنونده مجذوب روایت می شود.

۱۰. حسن انتخاب و سلیقه نیازسنجانه معظم له در انتخاب روایات مورد بحث بر

جذابیت اثر افزوده است.

گزارش محتوایی اثر

زیبایی و آراستگی

معظم له با طرح روایتی کوتاه از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در عین حال مطالب عمیقی را بیان کرده، و آراستگی را به عنوان یکی از عوامل سعادت‌مندی در دنیا و آخرت بیان کرده است.

در فرازی از کتاب می خوانیم: مسلمان سعادت‌مند نه تنها باید به اصلاح درون خویش همت بگمارد و آن را از صفات رذیله و زشت اخلاقی پاکیزه نگه دارد، بلکه باید ظاهری آراسته و جذاب داشته باشد. بدین علت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگام خروج از منزل چهره ی خویش را در آینه می دید و اگر آینه ای در دسترس نبود از آب برای این منظور بهره می گرفت.

اسلام نه ظاهر آراسته و درون آلوده را می پسندد، و لذا منافقان و دو چهره ها را که چنین هستند طرد می کند، و نه ظاهر آلوده و درون پاک را قبول می کند، بدین علت صوفیه و درویش که خود را چنین جلوه می دهند مورد پذیرش نیستند. بلکه هر دو ویژگی با هم مطلوب است، و لذا فقهای ما در تعریف عدالت فرموده اند: «عدالت، حسن ظاهر که کاشف از ملکه ی عدالت که همان درون پاکیزه است می باشد.»

معیار تمایز

اشیای همانند، معمولاً قیمتشان همانند است؛ هرچند گاهی تفاوتی دارند. مثلاً انواع طلاها دارای عیارهای مختلفی هستند و به همین دلیل قیمت آن ها متفاوت است؛ ولی یک یا دو یا سه برابر قیمت.

اما مولف با بیان روایت نبوی به مسأله ای اشاره می کند که قیمت و بهای آن در مقایسه با مشابه خود هزار برابر برتر و با ارزش تر از سایر انسان هاست و آن انسان مؤمن است.

در بخشی از کتاب آمده است: آیا عدد هزار عدد شمارش و تعداد است، یا عدد تکثیر؟ اگر آن را عدد تکثیر بدانیم ارزش مؤمن بیش از این مقدار خواهد بود. یعنی هزاران برابر است. البته ایمان درجاتی دارد. هرچه ایمان بالاتر رود به همان نسبت این عدد بالاتر می رود.

درباره حضرت ابراهیم (علیه السلام) مسئله فراتر از این نسبت هاست و آن حضرت برابر با یک امت و ملت می شود. بالاتر از این نسبت هم وجود دارد و آن جمله ای است که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در جنگ خندق در شأن حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «لَضَرْبَةُ عَلِيٍّ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ؛ ضربت شمشیر علی (در جنگ خندق) از عبادت جن و انس ارزشمندتر است» [۳]

داستان کربلا نیز از همین قبیل است. حادثه ای در نصف روز واقع شد، که در آن عده ای شربت شهادت نوشیده و به ظاهر شکست خوردند، ولی قبور آن ها چراغ هدایت بشریت شد، بنابراین، باید به نقش ایمان در سرنوشت انسان توجه کرد.

گفتنی است در پایان نیز فهرست منابع کتاب ذکر شده است.

لازم به ذکر است این اثر ارزشمند اخلاقی با تنظیم و تدوین حجه الاسلام ابوالقاسم علیان نژادی نخستین بار در سال ۱۳۹۶ (ه ش) در یک جلد و ۱۹۲ صفحه، در قطع رقعی توسط انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع) به زیور طبع آراسته شده است.

پی نوشت:

[۱] بخشی از این روایات در «بحار النوار»، ج ۲، ص ۱۵۳ به بعد، باب ۲۰، آمده است.

[۲] علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، در کتاب ارزشمند «الذریعة الی تصانیف الشیعة»، ج ۱، ص ۴۰۹-۴۳۴، و ج ۵، ص ۳۱۵، بیش از ۸۰ کتاب چهل حدیث نام برده، که اکثر آن ها به عربی نگاشته شده است.

[۳] بحارالنوار، ج ۳۹، ص ۲، ح ۱.

برکات بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در کلام امام علی علیه السلام

پرسش:

بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چه برکاتی برای مردم جزیره العرب داشت؟

پاسخ اجمالی:

امام علی علیه السلام می فرماید: خداوند محمد صلی الله علیه وآله وسلم را هنگامی مبعوث کرد که هیچ کس از عرب کتاب آسمانی نمی خواند و همه آنها از دعوت انبیا دور مانده بودند و در گرداب شرک و کفر غوطه ور بودند. پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نه تنها آنها را از شرک و کفر و انحرافات عقیدتی رهایی بخشید و فساد اخلاق و ظلم و بی عدالتی را از میان آنان برچید، بلکه قوت و قدرت و حکومت و تمدن درخشانی را برای آنها فراهم ساخت.

پاسخ تفصیلی:

امام علی علیه السلام در آغاز خطبه ۳۳ نهج البلاغه به عصر بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ظهور انقلاب اسلامی در جزیره العرب اشاره می کند و نشان می دهد که مردم در عصر جاهلیت در چه شرایطی می زیستند و پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) آنها را به چه افتخار و سعادت رسانی، می فرماید:

خداوند محمد صلی الله علیه وآله وسلم را هنگامی مبعوث کرد که هیچ کس از عرب کتاب آسمانی نمی خواند و ادعای نبوتی نداشت [همه آنها از دعوت انبیا دور مانده بودند و از کتب آسمانی، محروم و در گرداب شرک و کفر غوطه ور بودند]؛ «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه وآله وسلم) وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَقْرَأُ كِتَابًا وَلاَ يَدْعِي نُبُوَّةً»

بعضی از مفسران معروف نهج البلاغه در اینجا این سؤال را مطرح کرده اند که

چگونه می توان گفت که احدی از عرب نه کتاب آسمانی داشت و نه پیرو پیامبری از پیامبران خدا بود، در حالی که می دانیم که جمعیت قابل ملاحظه ای از یهود و گروهی از مسیحیان در آن سرزمین می زیستند و کتابی به نام تورات و انجیل در میان آنان بود؟ سپس در جواب این سؤال اشاره به تحریف تورات و انجیل کرده اند. بنابراین کتابی که در میان آنها بود، کتاب راستین نبود و نیز پیروی آنان از حضرت موسی و مسیح، دروغین بود. آنها آن گاه به این آیه استدلال کرده اند که می فرماید:

«قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا» (بگو: چه کسی کتابی را که موسی آورد نازل کرد، کتابی که نور و هدایت برای مردم بود؟ [اما شما یهود] آن را به صورت پراکنده ای در آوردید، قسمتی را [که به سود شما است] آشکار می سازید و بسیاری را [که برخلاف هوای نفسانی شما است] پنهان می دارید؟) (۱)

این احتمال را نیز داده اند که منظور عرب، در اینجا اکثریت آنها است که مشرک و بت پرست بودند.

پاسخ سومی که به این سؤال می توان داد این است که یهود جزو ساکنان بومی جزیره العرب نبودند، بلکه طبق آنچه در تواریخ معروف آمده است، هنگامی که بشارت های ظهور پیامبر اسلام را در کتب خود خواندند و احساس کردند وقت ظهور نزدیک شده، به آنجا آمدند که شاهد ظهور آن بزرگوار باشند، هر چند بعداً از ترس این که منافع شان به خطر افتد، راه نفاق و عداوت را پویدند. مسیحیان نیز، احتمالاً مهاجران و در عین حال، بسیار در اقلیت بودند.

به هر حال، امام علیه السلام در این سخن به دور ماندن اقوام جاهلی از سرچشمه وحی و نبوت اشاره می کند و همین یک نکته نشان می دهد که تا چه حد آنها در گرداب شرک غوطه ور بودند و در شعله های آتش فساد می سوختند.

حضرت سپس روشن می سازد که آنها در پرتو انوار وحی و نبوت و طلوع آفتاب عالمتاب اسلام، به کجا رسیده اند. می فرماید: (او مردم را تا سر منزل سعادتشان سوق داد و به محیط رستگاری و نجات رسانید)؛ «فَسَاقَ النَّاسَ حَتَّى بَوَّأَهُمْ مَحَلَّتَهُمْ وَبَلَّغَهُمْ مَنْجَاتَهُمْ» (۲)

نه تنها آنها را از شرک و کفر و انحرافات عقیدتی رهایی بخشید و فساد اخلاق و ظلم و بی عدالتی را از میان آنان برچید، بلکه قوت و قدرت و حکومت و تمدن درخشانی را برای آنها نیز فراهم ساخت، و لذا حضرت در ادامه سخن می افزاید: (نیزه های آنها صاف و [در مسیر صحیح] پابرجا و جای پای آنها محکم شد)؛ «فَأَسْتَقَامَتْ قَنَاتُهُمْ (۳) وَاطْمَأْنَنْتْ صَفَاتُهُمْ» (۴)

و به این ترتیب هم به پیروزی معنوی دست یافتند و هم به قدرت و نعمت های مادی و اینها همه از برکت قیام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و نزول قرآن مجید بود. (۵)

پی نوشت:

(۱). سوره انعام، آیه ۹۱.

(۲). «بَوَّأَ» از مادّه «بوء» در اصل به معنای صاف بودن مکان است، در مقابل «تَبَوَّءَ» که به معنای بلندی و ناهمواری است. در جمله مورد بحث، این کلمه به معنای «صاف و منظم کردن محل استقرار» است (۳). «قَنَات» از مادّه «قنو» در اصل به معنای «شاخه درخت» است و نیزه را به خاطر شباهتش به شاخه درختان، «قنات» می گویند و نیز به کاربرهایی که برای استفاده از آب حفر می کنند، به خاطر مسیر صاف و مستقیم شان، قنات می گویند.

(۴). «صَفَات»، سنگ صاف و بزرگ و محکم و گسترده است.

(۵). گرد آوری از کتاب: پیام امام امیر المومنین علیه السلام، آیت الله العظمی ناصر مکارم شیرازی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۵ ه. ش، ج ۲، ص ۲۹۶.

مبطلات اعتکاف

مبطلات اعتکاف را بیان فرمایید؟

امور زیر باطل کننده اعتکاف است: ۱. تمام چیزهایی که روزه را باطل می کند، چنانچه در روز انجام شود. ۲. آمیزش با همسر، چه در روز باشد و چه در شب، البته سایر تمتعات بنابر احتیاط واجب مبطل است. ۳. ارتکاب سایر محرمات اعتکاف؛ نظیر خرید و فروش و استشمام عطریات و بوهای خوش، بنابر احتیاط واجب، بلکه خالی از قوت نیست.

عدم فوریت قضای اعتکاف

آیا به جا آوردن قضای اعتکاف، واجب فوری می باشد؟
قضای اعتکاف، واجب فوری نیست؛ هر چند انجام آن در اولین فرصت مطابق احتیاط است.

هر کار حرامی موجب بطلان اعتکاف نیست

اگر معتکف مرتکب فعل حرامی شود که روزه را باطل

نمی کند، اعتکافش چه حکمی دارد؟

هرکار حرامی اعتکاف را باطل نمی کند؛ تنها امور خاصی اعتکاف را باطل می کند .

کارهایی که بر معتکف حرام است

محرمات اعتکاف را بیان فرمایید؟

شش چیز بر معتکف حرام است: ۱. آمیزش با همسر. ۲. استمنا بنابر احتیاط واجب. ۳. بوی خوش. ۴ و ۵. خرید و فروش. ۶. ممارات و مجادله.

اعتکاف در ماه رجب

آیا اعتکاف مختص به ماه رجب می باشد؟

روایتی در مورد اعتکاف در ماه رجب نیامده است و روایات در مورد ماه رمضان و بویژه دهه آخر آن است؛ ولی با توجه به دلایل مطلق که از روایات بدست می آید، در غیر رمضان هم مشروع است و در ماه رجب که از ماه های پر فضیلت سال است و عمل ام داود نیز در

آن است امید فضیلت مهمی می رود.

شروط صحت اعتکاف

شروط صحت اعتکاف را بیان فرمایید؟

هشت چیز در صحت اعتکاف شرط است: ۱. ایمان. ۲. عقل. ۳. قصد قربت. ۴. روزه. ۵. کمتر از سه روز نباشد. ۶. در مسجد جامع باشد. ۷. اذن زوج، والدین و صاحب کار. ۸. از مسجد خارج نشود.

حداقل مدت صحت اعتکاف

حداقل مدت صحت اعتکاف چقدر می باشد؟

هر گاه شخصی نیت اعتکاف کمتر از سه روز کند (مثلا يك يا دو روز) اعتکافش باطل است.

صحت اعتکاف زن به شرط رضایت شوهر

آیا رضایت شوهر در صحت اعتکاف زن شرط می باشد؟
هرگاه اعتکاف زن منافات با حقوق شوهر داشته باشد،

باید اجازه شوهر را جلب کند و اگر منافات نداشته باشد احتیاط واجب در رضایت شوهر است.

چگونگی اثبات مسجد یا مسجد جامع بودن یک مکان

چگونه می توان مسجد یا مسجد جامع بودن یک مکان را اثبات کرد؟

دو موضوع «مسجد بودن» و «جامع بودن مسجد» از راه های زیر ثابت می شود: ۱. علم و یقین. ۲. شایع موجب یقین. ۳. بینه شرعی. ۴. خبر عادل واحد.

حکم اعتکاف در قسمت های توسعه یافته مسجد جامع

اعتکاف در قسمت های توسعه یافته مسجد جامع چه حکمی دارد؟

قسمتهای توسعه یافته مساجد نیز حکم مسجد را دارد؛ به شرط آنکه جزء مسجد محسوب گردد.

لا إله إلا الله محمد رسول الله

